

جا ب لندن

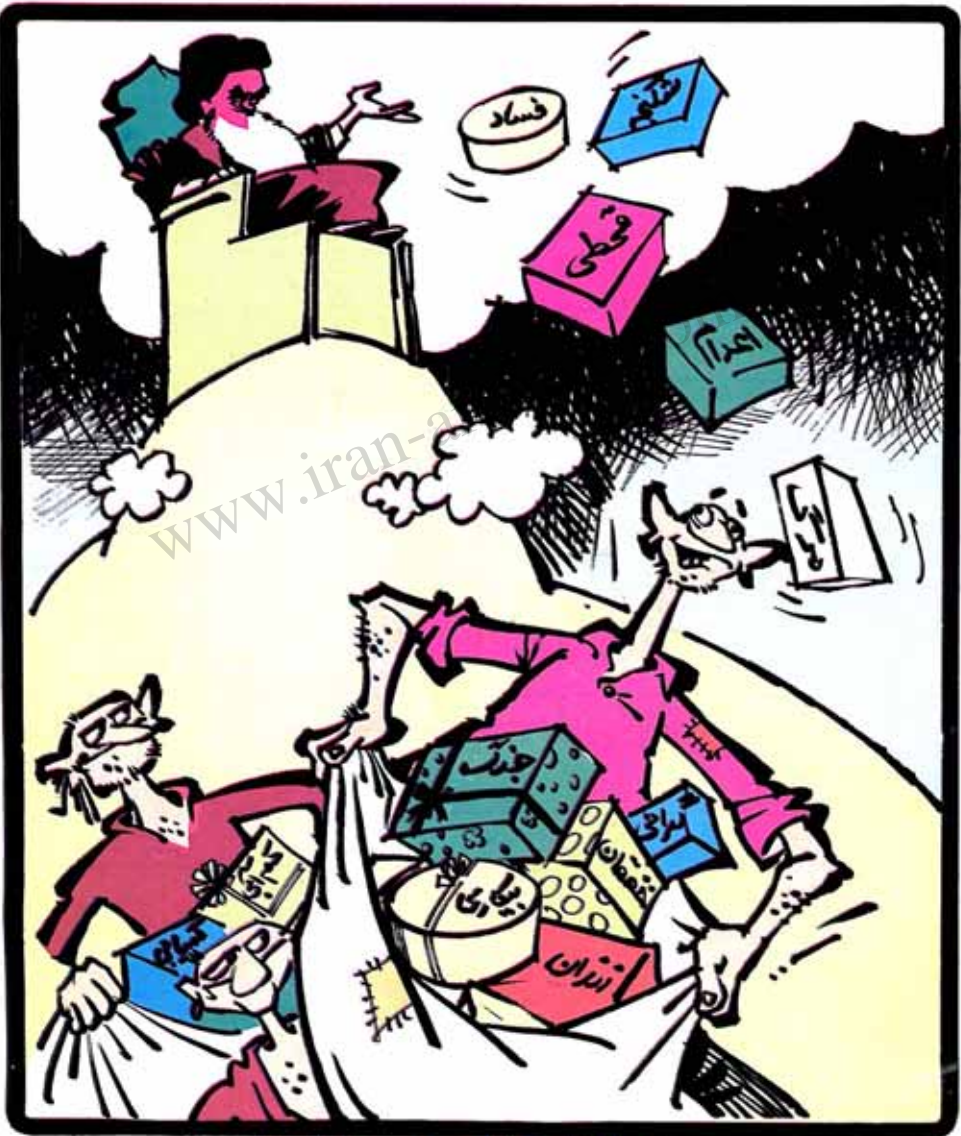
شماره ویژه نوروز و سیزده بدر دوره دوم - سال چهارم - شماره ۵۰ - ۴۹ (۶۶-۶۵) ۲۴ صفحه اپوندا فروردین ۱۳۶۴

آهنگر

در تبعید

AHANGAR No. 49-50 (65-66), APRIL 1985

AUSTRIA 30 Sch., CANADA \$2.50, DENMARK 15 KRONE, FRANCE 12FF., GERMANY 4DM., HOLLAND 5GLD., ITALY 1800L.
SPAIN 150PTS., SWEDEN 12KR., SWISS 3SF., TURKEY 250L., U.K.£1, U.S.A.\$2.50



عیدنی امامانه به امست همیشه شهید



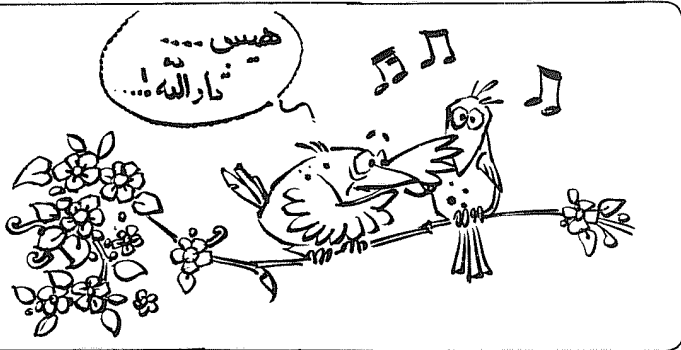
اعلامیه‌ای که مریمو "همردیف"
کرده بود، کلی را جمع به مترقی
بودن مجاهدین در برخورد با
داد سخن داده بود، چرا سر به سر
می‌داری؟

عجب کبری افتادیم‌ها،
والله مهدی و مریم، خودشون
داد طلبا نه‌جا سر به‌با این ازدواج
شدن، یعنی که رفتن محضر طلاق
دادن و به مسعودا بلاغ کردند.
بس بفرما آدم‌گا میبوتره
و نه‌جا حسا سیداره، نه‌جا طقه‌ای.
این زن و مریدی که به‌خوبی خوشی
با هم زندگی میکردن و حتی به‌دختر
کوجولودا رن، مگه مریض گه‌بی
خودوی بیعت زنگیشو نویسه هم
بیزن و یکیشون زن خودشوا دار
به‌ ازدواج "شخص اول" بکنه
اون یکی همی هیچ حرفی قبول کنه؟
برویچه، منوسیا نه‌کن.
- بی‌خودوی بیعت نبوده،
از وقتیکه مریم همردیف "شده،
چون با "فرما شده" تمایز نزدیک
داشتن، این‌تاما سا نظر انقلاب
درست نشوده و با بد مریم زن
مسعودا میشده تا امور انقلاب در
را ستای دستری ترق و قش بشه.
- بچه مرشد، منوها لوکیتر
آوردی؟ آخه انقلاب چه ربطی به
این حرفا داره؟ مگه قراره امور
انقلاب در اتاق خواب انجام بشه
که فرما نده و همردیف با بد زن و
شورهایش؟ اول کن این شوخی‌ها رو،
- تو گه‌بی و ریشمی، اما ما در
اعلامیه گفته شده که خوشبختانه
مسعودا ز قیرونه جدا شده بیود،
و گرنه انقلاب با مشکل عظیمی
روبرو میشد.
- آها، منجوتو گفتم، آ‌گه این
استدلال درست باشه، بس مریم
همشوردا شده و مشکل عظیم، هم
چنان بر سر راه انقلاب بوده.
- خب لابد فرق زن و مرد در
ایدئولوژی رهبرانه نیست که مرد
نبا پیدا ز زنش جدا بشه، ولسی زن
هیچ‌نگا لیداره که شوهرش وول
کنه تا مشکلی و اسه انقلاب پیش
نیاد.
- بچه مرشد، آ‌گه‌شا هرگ منو
همیزنی، بس این دروغ‌های تودبگه
حاضر نیستیم گوش بدم، توهم‌گا
ملاحین و خودت و روزنامه رو در
نظر دار، دیوکت گرداین شایعه‌ساز
ها و اسه مسعودا بگرد، بس طاعت راهم
جمع کن.
- باشه، اما فرادا نگی که من
این خیرویت ندادم‌ها.

- مرشد.
- جان مرشد.
- این شب عیدی، مدام حسین
از جون مردم‌جا می‌خواه که هی
بسبب رورسرون چیزه‌ها؟
- می‌خواه دمسوا تا سلامتی
که خصیینه‌ی به‌طور کامل نتوانسته بر
قرار کنه، درآ بیان پیدا ده بشه.
- یعنی چی؟ گشتا زرد کجای
دنیا اسه مسوا تا؟
- من نگفتم مسوا تا، گفتم
"مسوا تا و اسلامی"، از این گذشته
خمینی‌ها آخرین جمله نظامی
توس بیست هزا رجون ایرونی
رویه کشتن بده، در نتیجه با این
خودش یه جور ظلم بود که فقط اون
افرادی که به جبهه رفته بسودن
کشته بشن، این بود که مدام به کمک
ا و مدویا بسما ران مردم بی‌فایع
شهرها، عدالت و مسوا تا بسین
ا و نیوا و جبهه‌ها رو برقرار کرد،
- بس میثنا اسه این "عدالت"
نا شی و همکاری ا و نیوا رو گذاشت
پیروی از زنت و "عیدی" دوریم
به مردم.
- حق پدرتوبیا مرزه.

- جناب مرشد...
- دیدگی می‌گی؟
- خربش عیدو مندی؟
- بسما روتوبیگی کیا تلفات
چنگو؟
- هیچکدوم، ازدواج مسعود
رجوی روتوبیگم؟
- ده؟ دوباره زن گرفت؟
- مبارک باشه، کیو گرفت؟
- زن مسعودا ایرونی همی چورو
- بچه مرشد، تو شمه اینقدر
تنت میخاره، واسه چی اینقدر
واسه مسعودا بدنه خدا تا بیعت
درست می‌کنی؟
- چون تو شایعات نیس مرشد،
اعلامیه خودشون دیدم.
- جلیبه، می‌خوان با آسروی
مردم بازی کنن، نمیشه کسی
زن شوهر دارا و نم‌زن رفیق
خودشو بگیره؟
- تو چرا اینقدر به
من بدبینی مرشد؟... منتظورم
اینه که ایرونی شایع‌ساز
مسعودا باشا ازدواج کرده.
- برو خودتو مسخر و کن، همین
ا و ایل بهمن بود که مسعودا ونسو
"همردیف" خودش کرد و به مهدی
(شورشی) تبریک گفت، تا از
گیرم که ونا با هم اختلاف داشته
باشن و از هم جدا بشن، مقررات شرع
خودشون میگه که با بد "عده" نیکنر
دارن، اقلا که دروغ درست می‌کنی
مواظب شرعیات باش.
- مرشد، به‌کی به‌کی قسم،
دروغ نمی‌گم، تا زه، بسا اینکه در
اعلامیه گفته شده که مقررات شرع
رعایت میشه، همه‌جا، از جمله در
امضای مریم‌خاتم قدس‌شده "مریم
رجوی".
- بفرما، دروغت از همینجا
معلومه دیدگی، حال لایمر که مسعود
خواست به‌این زن مهدی روتوبیگه، که
ا و لامکه مهدی خوب کبریته که
ساکت بشینه تا زنشوا ز دستش در
بیارن، تا نیا، رجوی تو همون

عید است و فصل کشتن و شیخان در انتظار
"روحل"، به قلب خلق بز تنب و خون بی‌بار
طی شد شتا به کشتن پیران و، خوش بود
یک خمره بر زخون جوانان نه‌نوبهار
بلبل بکش که نغمه سنا زد به باغ و دشت
قمری بز که با ننگ نیار دبه‌کوه‌سار
پرپر کنیند هر گل سرخی که و اشک بود
تا و اشود دل من ازین کار مزه دار
خاموش باد آتش لاله به قلب باغ
برکنده بساد بدیخ شقایق ز مرغزار
بی‌قتل خلق، کار سرخی که با نغمی شود
بی قطع باغ، چاره نیاب دل فکار
رایج شده شتند، و دلشادی، ای درخ
شش سال کشته‌ایم هنوز است زنده خلق
گردن ز تپشمان همه، با لطف کردگار
چا رشنه‌سوری آمدو درکوی شرو ده
آتش زنده خلق، بیسی بوته‌های خار
از روی او برنده، علیرغم دین حق
این کافران خدمت‌سلمان به رهگذار
خاموش بساد آتش سادی نه روی خاک
بشنان به آب دیده کفار، با این شرار
باغ از چه گشت رنگ به رنگ ا قیام گل؟
خلق از چه دوخت رخت به‌الوان بی‌شمار؟
تنها گل مجاز بود لاله‌ی سیاه
میوه که لاله راست همی قلب داد غدار
تنها پرند، متدین بود کلاغ
خامه چو سردهد به‌عز با ننگ قارقار
بیرون کنیند از تن خود رخت رنگ رنگ
شویید جا به‌های سیه بر تن نزار
ننگ است این ترقی بیجا به فصل عید
برسوزنید و سینه‌گا، بستان افتخار
آن لب کماچ و بسوه‌گند در سلاء عام
بپتهرمان که بسوه‌زند بر طاب دار
شادانها مکتب اسلام و بسار آن
بشکر جان گل‌وله گرم آورد به‌بار
تا ما به قدرتیم، ز شادی شوید دور
تا ما به مستدیم، به‌زاری شوید یار
در عهد ما، مباد کسی را خیال عشق
در دور ما، مباد کسی را هوای یار
یار، به‌نوبهار ز ما خون مکن در یخ
چون لاشه‌ها در یخ تگرزی ز لاشخور
خلق سفید چشم دهن لقی خیر سر
یار، بگیر و کله بزین، عین‌خو یار
یار، یار، یار، یار، ما ام ا قیام خلق
گر این شتند، آ‌شاره بکن تا کنم فرار
- ر ا و ی، کمرو"



بشکن بشکنه ، بشکن !

- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- واسه ملت ما بشکن
- واسه زحمتگشا بشکن
- واسه کارگر بشکن
- واسه برزگر بشکن
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- واسه صغرا خانوم بشکن
- واسه کبریا خانوم بشکن
- واسه عدرا خانوم بشکن
- واسه ویدا خانوم بشکن
- واسه سارا خانوم بشکن
- واسه گیتا خانوم بشکن .
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- آخونده سفا که ؟ - بعله
- آخونده خطنا که ؟ - بعله
- آخونده کتا فته ؟ - بعله
- آخونده قا حته ؟ - بعله
- مثال تریا که ؟ - بعله
- آخونده غمنا که ؟ - بعله
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- آخوند ساز بیلده ؟ د بگو!
- آواز بیلده ؟ د بگو!
- آخونده قرشما له ؟ - بعله
- وردا رور ما له ؟ - بعله
- آخونده ریا کا ره ؟ - بعله
- مردم آ زا ره - بعله
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- آخونده پمبیا بی ؟ - بعله
- آخونده نا قلاس ؟ - بعله
- آخونده دین داره ؟ - بعله
- به سینه کین داره ؟ - بعله
- آخونده عزا زیلده ؟ - بعله
- برقال و قیلده ؟ - بعله
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- آخونده شیطونه ؟ - بعله
- مثال حیوونه ؟ - بعله
- آخونده سلاخه ؟ - بعله
- شکش بیلاخه ؟ - بعله
- آخونده قضا به ؟ - بعله
- داره شکک میسا به ؟ - بعله
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- اگر چه رومبیا س . - بشکن .
- غمبیا دهواس . - بشکن .
- بشکوا خوند کجا س ؟ - بشکن .
- دشمن شما س . - بشکن .
- یا شمشیر قضا س . - بشکن .
- آخونده پادرواس . - بشکن .
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- به این مرد عزا چی بکم ؟
- به این آل عبا چی بکم ؟
- به این تخمین بیا چی بکم ؟
- به این روضه خونا چی بکم ؟
- به این بی سروا چی بکم ؟
- به این آدم نما چی بکم ؟
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .
- آخونده بی حیا کمشو
- برآ مگرو ریا کمشو
- بیلای جون ما کمشو
- آبت خدا کمشو
- آهای ظ لبلا کمشو
- کهدش دوره ما کمشو
- بشکن بشکنه ، بشکن .
- من نمیشکنم . - بشکن .

"کردالله"



- براتنگ غروب
- برافردای خوب
- براسرخ شفق
- برارنگ فلق
- پراچشمه
- براپیروچون
- برارنگین کمون
- برابری خزون
- برابرف سفید
- برارلفای بید
- بشکن بشکنه ، بشکن (۳بار)
- براسمنا
- برانستریا
- براسپیده دما
- برارپریا
- برارنگ انار
- براجشما یار
- براحق حیات
- براراه نجات
- بشکن بشکنه ، بشکن (۳بار)
- هراج زندونه
- شیخ زندونیونه
- ملا دربیونه
- وحشت قانونه
- مذهب دکونه
- جغذآ وازه خونه
- سک رابویونه
- انسون ارزونه
- خوشی تونودونه
- بشکن بشکنه ، بشکن (۳بار)
- کاخ جما رونو
- دیوار زندونیو
- خواب خفتو
- برچ ذلتو
- حصار ظلمتو
- عید نوروزو
- وقتش آروزه
- ملت پیروزه
- ملت پیروزه
- ملت پیروزه
- ملت پیروزه
- بشکن

"عمونوروز"

- برابرزگرا
- برامعلمنا
- برامحلا
- برادا نشونا
- براحقوق زنا
- براهل قلم
- برافتی غم
- برارفتن اسم
- براسال جدید
- برای جشن عید
- بشکن بشکنه ، بشکن (۳بار)
- براهنوروا
- براموزبیسنا
- برابا لرینا
- براسینما گرا
- براتا تریا
- برآخ پیرووا
- بشکن بشکنه ، بشکن (۳بار)
- برابویرونه ها
- برابایخونه ها
- برادیبونه ها
- براتاوره ها
- برانویا وه ها
- برامده ها
- برانیویده ها
- برای رفته ها
- بشکن بشکنه ، بشکن (۳بار)
- برانکوفه ها
- برامرغ هوا
- براسیزه قبا
- براشا پرکا
- بردخترکا
- براشونه سرا
- براکل بسرا
- براسروچمن
- براباس وسمن
- براسازوده ل
- برابلبل وکل
- برانچنگ وربا ب
- براعطروکلاب
- براشعق وونفا
- برامصدق وهفا
- برافریب ما
- برافرب وه ساتر

ارباب خودم سلاموعلیکم

- ارباب با خودم سلاموعلیکم
- ارباب با خودم سرتویا لکن
- ارباب با خودم فصل بیهارون
- زمستون بیویرکاخ جما رون
- ارباب با خودم ملت آزاد
- آخونده ویریه مسگر آزاد
- ارباب با خودم صلح وراهائی
- آخونده ویدا بربره گدائی
- ارباب با خودم نسل مقاوم
- رزمت باستم اهل مداوم
- ارباب با خودم مردم بیرون
- دشمن تریز ازخونه بیرون
- ارباب با خودم عید بیاری
- امسال میکتیم آخوند ساری (۳بار)
- بعله
- سالی په روزه ؟
- عید نوروزه ؟
- بعله
- دشمن کین توزه ؟
- آتش آفروزه ؟
- بعله
- دیب آدم سوزه ؟
- عما مه دوزه ؟
- قوزبا لاقوزه ؟
- بعله
- محترخره ؟
- بعله
- خر رومنیره ؟
- بعله
- زمستون ستمه ؟
- دوران غمه ؟
- بعله
- غم توغای لیمه ؟
- بعله
- خرمی کمه ؟
- بعله
- بهار آ بادیه ؟
- فصل نادیه ؟
- بعله
- عید نوروزه ؟
- بعله
- دشمن کین توزه ؟
- دما غش میسوزه ؟
- بعله
- ملت پیروزه ؟
- بعله (۵بار)
- آزادی میخوای
- بشکن
- آبادی میخوای
- بشکن
- برامودت ما
- بشکن
- برامصلح صفا
- بشکن
- برانچنگ زده ها
- بشکن
- برای کشته ها
- بشکن
- برانزدونیا
- بشکن
- براکارگر
- بشکن

شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

دوباره نوروز اومده، بشکن و بالا بنداز
باز حاجی فیروز اومده، بشکن و بالا بنداز
با آتیش اسرور اومده، بشکن و بالا بنداز

نوروز پیروز اومده، بشکن و بالا بنداز
خنده شادی رو لبها باید ناپیون بشه
شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

دوباره گل در اومده تو باغ و دشت و صحرا
نسیم نوروز اومده، آورده عطر گلها
شکوفه خنده میزنه به بلبلان شیدا

طبیعت اسرور اومده به جنگ شیخ و ملا
آدم نیاید که کم از گیاه و حیوون بشه
شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

موقع رقص و شادی بنفشه و سوسنه
وقت قر و غمزه نیلوفر و لادنه
مریم و لاله رقصشون مستحق دیدنه

علت رقص این همه گل مژه روز روشنه
میخوان بر این خنده لب مردم اسرون بشه
شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

کارگرا، برزگرا، رنجبورا، گوش بدین
خنده کنین و یک ملاکه روغنم روش بدین
اگر که شد، یک قر عیدم واسه فطوش بدین

زندگی رو با شادی و خنده بهم جوش بدین
که حالتون تو این دو روز عید میزون بشه
شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

بچه، تو هم دلت خوشه واقمن این عیدیه
میون جنگ و زیر بمب، این چه جای شادیه؟
هیچ میدونی خلق ستمکشیده دردم چه؟

گرونی و قحطی و بی پولی و بیکاره
بازم تو میگی لبشون پسته خندون بشه؟
شادی کنن که آیت الله جیگرش خون بشه؟

مادری که بچه شو کنن، چه جور شاد باشه؟
بلبل که تو قفسه، چه جور آزاد باشه؟
ملکت جنگ زده، مگه میشه آباد باشه؟

عروس تو زندونه، دوماه، چطوری دوماه باشه؟
آدم با این غمها میشه ولو تو میگون بشه؟
شادی کنه که آیت الله جیگرش خون بشه؟

هی سر هم داد ترسین، به بنده هم راه بدین
مگر شما "حاجی فیروزه" سالی به "نشیدین"؟
یه سال تموم باغم و با غصه کنار اومدین

واسه آزادی و نون و کار غمگین شدن
یه روز بذارین غناون کم بشه، داغون بشه
شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

شادی و خندیدنستون اسلحه اسروره
غم را تو صدوقه خونون تو جا بذارین، نوروزه
مرگوبه شیخه پس بدین، که زندگی پیروزه

وقتی شیا شادی کنین، ملا دلش میسوزه
شام وطن ز خنده تون باید چراغون بشه
شادی کنین که آیت الله جیگرش خون بشه

محبوب الشعرا

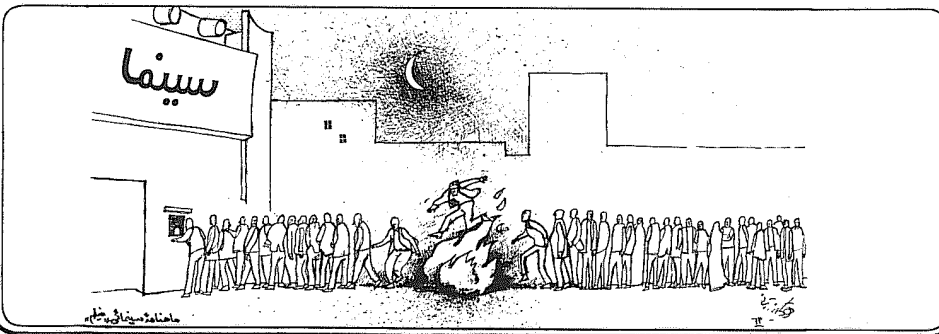
سال نو، فال نو

سال نو را شتاب می بینم
کرمخشم خروش مردم را
در فلق، سرخی سحرگه نیست،
خانه ظلم را- که آباداست-
در دل این شب ظلم پلید
خیل غارتگران ملت را
مفتخواران شهر را بکسر
مالکشان عذاب مردم را
دست باطل و بسال گردن شیخ
وجع آخوند و سید و ملا
وین برادرگشان مفسد را
هرچه عامه هست در ایران
شهروده، هرکجا درختی هست
بر سر دار، شیخ و ملا را
هرکه باشیخ مقدم شد، در
زن رمد از حجاب شیخ، اما
گل به روی شیا، جباران را
ریش دروغ خداه، خمینی را
مردگان هزارساله- که نک
هست زودا که در مزار نور
نقشه های جناح بازرگان
از بنی صدریان قطره صفت
شاه را- این زباله تاریخ-
پیش را و شه پرستان را
شور شورای سلطنتستان را
بعد فرتنی که باسرات رفت
پرچم خلق را، به جمهوری
کفتران نجیب عاشق را
گردش چرخ را، به کام دل
محفل گرم پاده خواران را
وندین فالگونه، بی تردید
قاصد سال نو، ز راه رسید

همه جا، انقلاب می بینم
فوران مذاب می بینم
که تب التهاب می بینم
از نف آن خراب می بینم
نقظه آفتاب می بینم
در نکال و عقاب می بینم
خانه پر روی آب می بینم
بندبسیج عذاب می بینم
پای حق در رکاب می بینم
در تب اضطراب می بینم
دل ز حرمت کباب می بینم
پر درختان طناب می بینم
دار عالیجناب می بینم
سخت در پیچ و تاب می بینم
تنگنای حساب می بینم
شیخ را در حجاب می بینم
غرق در منجذاب می بینم
از نجاست حساب می بینم
زنده زیر قیاب می بینم
جملگی فرق خواب می بینم
همه را نقش آب می بینم
روی دریا، حباب می بینم
جای در منجذاب می بینم
روی سرگین، ذیاب می بینم
چون عواء کلاب می بینم
خلق را کامیاب می بینم
سرخ چون خون ناب می بینم
حمله ور بر عقاب می بینم
اهل کار و کتاب می بینم
جاساه پر شراب می بینم
اقتران شهاب می بینم
تا نگویی که خواب می بینم
مراش شهرستانی

عشقیات شیخ پشم الدین قمی

ضعیفه، چا درت خوش خط و خاله
به زیر پیچه، با برویت هلاله
کل رویت میان بشکوه قیر
نهبان ما نندسیب و پرتقا له
○○○
الاخوا هرکه مومن مثل حوری
کفن پوشیده چون اهل قبوری
به زیر پیچه لبها ییت تریچه
لبت همچون لبوهای تنوری
○○○
الاخوا هرکه تا مت اخترا مد
سه ما هی شدکه نه سالت سرآ مد
خیالت را بریشب صیغه کردم
ز برشم صبح بوی عنبرآ مد
را وی مملدکا شی



فالگوش

شیش سال ازگاره سیزده بدریم ای ننه!

سیزده^۱ عید^۲، مهرزون^۳ ازخونه بیرون میرن
خلقی^۴ بهای غورا^۵ غوکوه^۶ و دشت^۷ وها مسون میرن
خیابون^۸ وول می^۹ کفن^{۱۰}، سوی بیابون میرن
ولی^{۱۱} گفتن^{۱۲} این بهروز^{۱۳} و سومت^{۱۴} و غزلخون^{۱۵} میرن
چقد^{۱۶} ما دورا^{۱۷} ازخونه سون^{۱۸} سربیریم^{۱۹} ای ننه
شیش سال ازگاره سیزده بدریم^{۲۰} ای ننه

سیزده بدر^{۲۱} وقتی میرن^{۲۲}، غذا^{۲۳} شونومی^{۲۴} برن
ازش^{۲۵} بییش^{۲۶}، هرچی^{۲۷} وانه^{۲۸} فردا^{۲۹} میخوان^{۳۰} میخون
به^{۳۱} صبح^{۳۲} تا شب^{۳۳} میزنن^{۳۴} و، رخص^{۳۵} و می خورن
نه^{۳۶} اینکجه^{۳۷} دست^{۳۸} قالی^{۳۹} به^{۴۰} گوه^{۴۱} و صحرا^{۴۲} برن
ما^{۴۳} که^{۴۴} زین^{۴۵} سیزده^{۴۶} بدر^{۴۷} خونجگریم^{۴۸} ای ننه
شیش سال ازگاره سیزده بدریم^{۴۹} ای ننه

تو شهر غرمت^{۵۰} همه سرگردون^{۵۱} و آوارا^{۵۲} وایم
جما^{۵۳} قتی^{۵۴} مفلن^{۵۵} وی^{۵۶} خونه^{۵۷} ویم^{۵۸} کار^{۵۹} راه^{۶۰} ایم
رخا^{۶۱} جیا^{۶۲} تو^{۶۳} بختن^{۶۴}، ما^{۶۵} تسی^{۶۶} راه^{۶۷} ایم
میون^{۶۸} این^{۶۹} دریا^{۷۰} به^{۷۱} بی^{۷۲} به^{۷۳} ختته^{۷۴} یا^{۷۵} راه^{۷۶} ایم
دور^{۷۷} ازخونه^{۷۸} زندگی^{۷۹}، جیز^{۸۰} بسربیم^{۸۱} ای ننه
شیش سال ازگاره سیزده بدریم^{۸۲} ای ننه

دوره^{۸۳} شاه^{۸۴} بییش^{۸۵} هم^{۸۶} سیزده^{۸۷} بدر^{۸۸} "اومدیسم
یک^{۸۹} دوسه^{۹۰} سالی^{۹۱} این^{۹۲} ورا^{۹۳} "گشت^{۹۴} و "گذر^{۹۵}" اومدیسم
موقع^{۹۶} انقلاب^{۹۷} شد^{۹۸}، از^{۹۹} اینجا^{۱۰۰} ورا^{۱۰۱} اومدیسم
بهر^{۱۰۲} قیام^{۱۰۳} میشن^{۱۰۴} تو^{۱۰۵}، بار^{۱۰۶} دگر^{۱۰۷} اومدیسم
شیخ^{۱۰۸} و جدو^{۱۰۹}، ما^{۱۱۰} شیم^{۱۱۱} که^{۱۱۲} با^{۱۱۳} زد^{۱۱۴} به^{۱۱۵} دریم^{۱۱۶} ای ننه
شیش سال ازگاره سیزده بدریم^{۱۱۷} ای ننه

سیزده بدر^{۱۱۸} سال ازگاره^{۱۱۹} مکن^{۱۲۰}، میشن^{۱۲۱} تو^{۱۲۲} بیریم^{۱۲۳} کردیم
ذکر^{۱۲۴} برون^{۱۲۵}، به^{۱۲۶} تورا^{۱۲۷} به^{۱۲۸} دورس^{۱۲۹} می^{۱۳۰} کردیم
طلوع^{۱۳۱} صبح^{۱۳۲} و ظهر^{۱۳۳} و شب^{۱۳۴} تا^{۱۳۵} به^{۱۳۶} صبح^{۱۳۷} می^{۱۳۸} کردیم
دور^{۱۳۹} تو^{۱۴۰} که^{۱۴۱} بهتری^{۱۴۲} از^{۱۴۳} قرص^{۱۴۴} قمری^{۱۴۵} کردیم
شیخه^{۱۴۶} خیال^{۱۴۷} کرده^{۱۴۸} ز^{۱۴۹} تو^{۱۵۰} می^{۱۵۱} گذردیم^{۱۵۲} ای ننه
زحال^{۱۵۳} و روز^{۱۵۴} بدشو^{۱۵۵} با^{۱۵۶} خیریم^{۱۵۷} ای ننه

شیش سال ازگاره^{۱۵۸} که^{۱۵۹} تو^{۱۶۰}می^{۱۶۱} اسیر^{۱۶۲} زیدون^{۱۶۳}
ولی^{۱۶۴} به^{۱۶۵} برشن^{۱۶۶} شیخا^{۱۶۷}، همیشه^{۱۶۸} ریشختدون^{۱۶۹}
خوب^{۱۷۰} می^{۱۷۱} دونی^{۱۷۲} زعرشون^{۱۷۳} نمونده^{۱۷۴} است^{۱۷۵} جندون^{۱۷۶}
برخودشون^{۱۷۷} می^{۱۷۸} ارنن^{۱۷۹} از^{۱۸۰} فکر^{۱۸۱} بگیریندون^{۱۸۲}
آخوندو^{۱۸۳} رو^{۱۸۴} "سیزده بدرها!" ای^{۱۸۵} بریم^{۱۸۶} ای ننه
برای^{۱۸۷} ای^{۱۸۸} روز^{۱۸۹} زغیر^{۱۹۰}، منتظریم^{۱۹۱} ای ننه
"بزجه"

را دریا ریس میگذرا ندوی آنکه
ادما داشته باشد سیاسی است و
در باره همه چیز سنجیده نگویید
و از جمله در باره آن نوا ده اش
بخصوص این "حاجو" که این روزها
در پیس سزده است و پوستیش
راتوی با رهای پای ریس "آفتاب"
می دهد.

ده روزا است که حاجا سم آقا
دریا ریس است، ده روزی که به آرش
ده سالگی گذشته است، هر چند تا حاج
عموبه پای ریس نیا مده بود، آرش
نمی داند، نست حکومت جمهوری اسلامی
یعنی به و چرا با وجود همه غیر
ممکن ها بدون این ممکن شده است.
و حال امید، اندو در عمل و برابر بر
چشم هم می داند دوم می بیند.

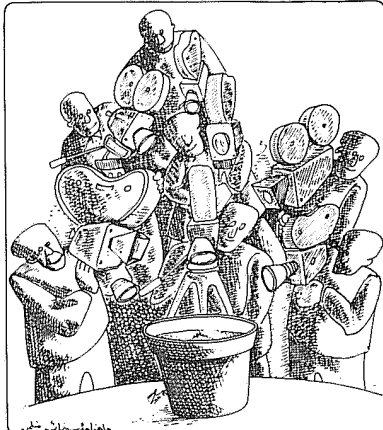
حاجا سم آقا از اعوان حکومت
است، شریک تجارت، حریف مجلس
انسی شانه و رفیق مسجد "آقا" است
مجلس است و مهر دیزم و فوروم در
مجلس دمای کیملشان حاضر می شود.
و هر چند وقت یکبار برای استخوان
سبک کردن "بها" را چه پرواز می کند-
بیشتر به آمریکا پیش بسرها پیش
که با آنها را زهای کوه مگرداند -
و با را اینجا دائم به حکومت نحن
می دهد. زمان شاه هم با حاجا سم
آقا همین بود برای او، حکومت
فرق نگردید، شکل ظاهری فرق کرده
: کال لکس!
سزده که برشد، حاج آقا دایه
در آرزو:

- آرش، با یدهفت تا بشه، من
نبیست کردیم و اینجا و استادم، تا
جواب بگیریم، از اینجا جم
نمی خورم!
چهارتا زوج دیگر هم رد شدند و
در این مدت، حاجا قاسم آقا، دو تا
سگارا رد کرد و دلیها ز به جواب
نرسید. گفتش: در آمده بود. آرش
با خنده گفتش:
- آخر، همچون، این جانفاریکه،
اینها برای خودشون منگست ها و
آداب دیگه دارن، همه چیز زندگی
شون با ما فرق می کنه. آداب ما
به اینها نمی خوره، فالگوش را
هم با بدتوی پرون یا توی جماعت
اپرونی بیستاد.

آرش گرم توضیح بود که یک
جفت صدای آشنا بلند شد. جند نظری
که با هم فراسی حرف می زدند، از
"بیرتن" جا رختند:
- انشا الله دیگه امسال
کارش شومه می میره و خلاص
می شیم.

- فرض کن مرد، با مرگ یک
نفره که چیزی عوض نمیشه! باید گل
قبیه تفیسیر کنه.
... ه... یعنی می گی لامذها
و کمونیستا بیان رو کار! ما زیر
عسای خود را رقیتم که دیسن و
ایمون و مال و مال و مالو حفظ
کنیم، آگه نه کی به خمینی و دایه
دسته ش محل سک می داشت؟
- پس چرا آرزوی مرگش
می کنین! مشکل ما مرگ و زندگی
خمینی نیست. مشکل ما طرز فکر
زندگی شما و امثال شما است ...

حاجا سم آقا، که کتیباک خوش
را گرم کرده بود، امرا داداشت که
آرش همه چیز را برایش شرحه کند!
برای جوان اروپا بیده بی مثل
آرش، که پس فردا به ایران بر می گردد
تا مدیر کل اداره هی، معاون وزارت
زانه می بشود، خوب نیست که از
عموی خودش خال بکشد و نتواند
همه حرفها را به او بگوید.
آرش، دکتری فیزیک هسته بی



ممانش جانان خلیج

جدول معرفت احکام سال، به قول حکمای دارالحداد

بسم الخلق التعالی بدان که حکمای آهنگر خانها را از مردشو آهنگریا شی، دوری است که برهفت میگرد وهرسال را به اسم آن نوری موسوم کرده اند چون کنگی حالت وحوادث آن سال را از طبع و خوی آن لاجنورا استنباط می کنند و آن را "دورسبعه گویند، ابتدای این دور را از سیقنا ن شیل گیرند که همان سال موش باشد و سوار شدن مبدی موش برقیما خلق، و انتهای آن را از خوند شیل گیرند که همان سال گا و جنگ ما تا دور ملت با گا و عماما ما را شود گذشته عدن گا و به دست ملت، و میندا سال را از زبون آفتاب اقبال مر مردود حد و نیمه راه دا تند و ماه اول را از اجنبا می گیرند که دور زیر بسما را ن جنگ تحمیلی عدا - خمینی واقع می شود و آن نوروز و سال ایشان است و این سال تیگوفال فرخ مال که مجدد می شود، سال هفت سال تا دور سیمه که آن را به زبان خلغی "خوند شیل گویند (یعنی سال گا و) و چنان دا تند که هرگا ه سال گا و در آید، بسیم فرا و ان با دور بر جان و مسال مردم خسرا ن از دو گذشته بسیا رسود و عمر حکومت گونا با شود غا شین دستگیر شوند و اتفاق در ملت حادث شود و تلفات جنود و سرحدات بود و تا رغا پنی سریا زان به آرمود، هر مولودی که در اول سال متولد شود دا نا وزیرک و خردمند بود و گول هیچگونه آخوند و هیچگونه اسلام راستین نخورد، و آنکه در اسطبل به وجود آید بسما رسود و بسیم غلم شیخ و شاه را بران بر کند و آنکه در خرسال به دنیا آید کارا و مدبر بود و ما رزه خلق به پیروزی رساند، و الخلق اعلم.

جدول وقایع قبل از ظهور آخوند (واحد: سال) | جدول وقایع بعد از ظهور آخوند (واحد: روز)

اختراع تمدن ۲۵۷۳	از بین بردن تمدن ۱۵۲
اختراع خط و سواد ۹۷۲۲	شکستن قلمها ۸۵
اختراع کتاب ۸۱۱۹	سوزاندن کتابها ۶۴
ظهور علم نجوم و هیات ۵۵۱۷	ظهور بیت الکرسی ۹۳
اختراع قلب نماد رحمت ۴۶۱۲	اختراع چاق ۲۲
اختراع ساعت آبی در آشپز ۲۶۷۷	اختراع جنگ ۶۷۴
کشف علل خسوف و کسوف ۲۵۴۴	کشف قوت القمر ۷۱۲
ظهور نبوت کوریت زمین ۲۵۲۴	ردگرویت زمین ۲۱۵
نبوت حرکت انتقالی زمین ۲۲۱۲	رد حرکت انتقالی زمین ۲۱۲
نبوت حرکت وضعی زمین ۲۲۹۴	تکفیر حرکت وضعی زمین ۲۲۴
ظهور آخوند	سقوط آخوند ۲۳۴۷

سالنهای سال گاو (آخوند شیل)

استخراج دا ششمند فقیر، آقای حاج میرزا مرشد خدا طنز الممالک سابق شهساران با تجدید نظر دا ششمند تازه کار جناب آقای آهنگر زاده هر نسخه که به مهر شستی خمس الاصلاح مستخرج معظم رسیده قلب است و مواد خده می شود



به تاریخ ۷ بهر زمهر ما را آخوند شیل ۱۳۴۴ نظریه تحمیلات جناب جلالستاب اجل آقای میرزا مرشد خدا طنز الممالک در نجوم و نجوم و هجویم غیره، به موجب امر مقام مطبوعات است حدادان عظمی ما متجدد لعالی، تقوییمش را الیه در بیاورد و چه ردا خله معمول به و رسمی خواهد بود.

بسم الخلق التعالی، به ما بنا می وکی و نوحوس و ادبا، در پیرتسو اجاف و اجبا و جمهوری ادبا ری، و مظللم خصما ما ن و دشمن جهسا ن، حضرت اما ما مجاران (افشا نشا به روجه، در آیدن سال ۱۳۴۴ قیسل از تمدن و ۴۵ و اخمینی قوری سال هفتم از زیدیدن انقلاب ایران توسط ققیبه سیمیه - که آ تا رنگیت با ران ظا هر شده و می شود - با ری، این سال فرخ مال، که مجدد می شود به طالع عبرت مظل لعیر چریق، ۱۳ در چه و بیبنا ز ۷۲ دقیقه بیت، اما م، حدک هر بنره، به هفت هفت سگانی (ا ربا به مثلثه فقا و ت سفا و ت و قفا ح) ، کلینه دلالت دا رند بر "گرمای تا بسطان و سرمای زمستان" و کثرت بسما ران و وحدوت تیریا ران و فرا وانی سیکار ان و صدور معدوم جمهوری ادبا ری (ا ز ترس خلق) به خار از آ بران، نه به میل خوستا ن، بل به زور کارگران و دهقانان، و کشف چندین سوراخ موش، و هرگاه که آخوندی توش، و آ ز ترشسان ساکت و خموش و رفته از هوش و کلتم و لدا لاجموش که عینشو عموش، و ادا دنیا رفا نی مردو زن، وورشدفکری اهل وطن، و نجات دا دن خاک میهن، ا دست یک مشت شیخ خرگردن، و اختلاف بین سران شیوخ، و پیر سرهم زدن سنگ و کلوخ، و بلند شدن آ بو، و با لاکرفتن ان اعضا مات، و منحرف شدن به انقلابات، و رسیدن زه، حسابات، که بر ظایق کوشا هرا رها سلوات .

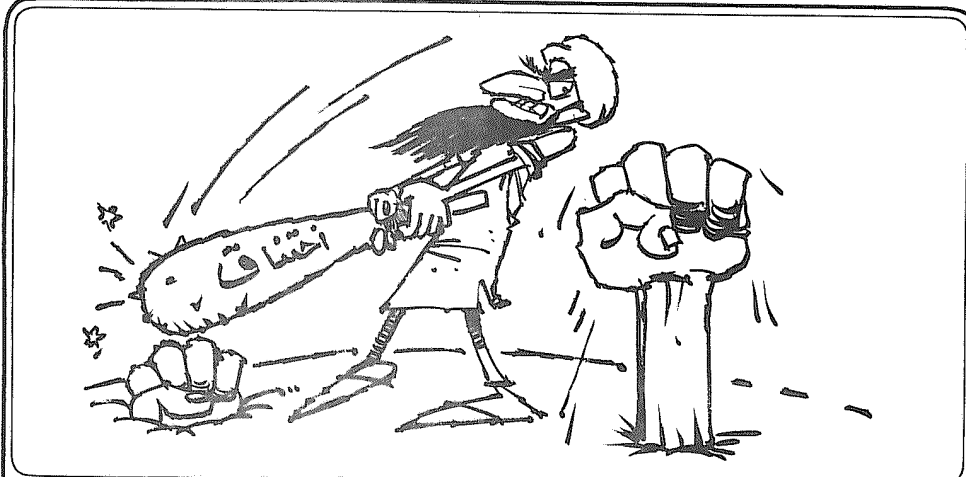
خسوف کلتی غیر مرثی
چون درش - جمعه ۱۵ شهریور اسما رکی استانی، مطابق با ۱۸ رمان دا دست، در ۱۹ و ا نویسه لظنقر آنجانی، احتمال خسوفی بین امام امت و سفیه عالینقد رسود، استخراج و بعدا ز عمل معلوم شد که این خسوف تحت النظر است و در خارج زما ران دیده نخواهد شد، اما آثار آن روزگار جمهوری ادبا ری را فشره و تا رخواهد کرد. انشا الخلق.

کسوف مرثی ما و ا بحار
چون در روز چهارشنبه ۲۸ مه مراد ادا الحرا مچرت مکه مطابق بقی ۹ شعبان (السیخ و آریگا نیر، احتمال کسوف بین ایرقدترتیا بر سر ستاره ایران بود، استخراج و در آخر معلوم شد که مسازرات خلغهای ایران آ است و این کسوف در ایران دیده شده اما آثار آن بر طرف خواهد .

- ۱- اول محرّم: رؤیت اهلته
- محرّم - درسوره "الف" صفنا ن و زواق نگاه کنند.
- صفر - درسوره "الذخان" و با زا رسپا ه سیکار نگاه کنند.
- ربیع الاول - درسوره "نساء" و روی مسعود نگاه کنند.
- ربیع الثانی - درسوره "النجر" و تلفات جنگ نگاه کنند.
- جمادی الاول - درسوره "مجادله" و اختلاف بین فقها نگاه کنند.
- جمادی الثانی - درسوره "انشاق" و شقه شدن لانه شیخ نگاه کنند.
- رجب - درسوره "الجن" و روی کیا نوری نگاه کنند.
- شعبان - درسوره "انفال" و نقله شدن آخوندنگاه کنند.
- رمضان - درسوره "المریم" و یضاروی مسعودنگاه کنند.
- شوال - درسوره "الرحمن" و بیوی الرحمن رزمینگاه کنند.
- ذیحجه - درسوره "بقره" و روی آخوندنگاه کنند.
- ذیحجه - درسوره "التاس" و پیروزی مردم نگاه کنند.



ازخون جوانان وطن لاله دمیده



رژیم شیخ لسانی، و نیز از جوامع سودا همسریک مجا هدسبرای هی .
 آبان - اوضاع کواکب و مواکب در این ماه دالالت دارا بگبروینبند
 شدید، و شدن حکومت نظامی تجدیداً زسوی یزید، و محل نکذا شدن خلق
 به این تهدید، و گردن حکومت نظامی را تمسید، و دجا رگشتن خمینی
 به تردید، که از ای قدرتش را رگشتند شدید. و نیز از جوامع
 با هسریک مجا هد مشیم ما دید.

آذر - اوضاع نجوم و ستارگان ماه دالالت دارا در بریشت تلویزیون
 رفتن امام، و فورسها م پیام، که کشیدم صدای قیام، و همرا هم با
 در این اقدام، و فقط نکذا ریدکنمگا ر خود را تمام، و بگمش دوسه
 میلیون دیگر و اسلام. و نیز از جوامع سودا هسریک فرمانده مجا هد
 برای حفظ بیضه اسلام.

دی - اوضاع ستارگان و آوارگان و آزادگان در این ماه دالالت دارا در
 تیروری کار آمدن مهدی موش نجای بخنیا، و اودا مه کشت و کشتار، و
 منحل شدن با و امای لاگردار، و عوده ادهن به مردم کوجه ویا زا را، که
 دیگر آن حوادث نمی بودنگران، و تعدادی جهت اسلام را کرده ایم گرفتار
 حالای مردم بیرویدرگرا، و شورش را ول کشید این با را، تا تادوسا ره
 بشویم سوار، و نرفتن مردم زیر این بار، و او گرفتار اقصا با ت
 و نظا هرات بسیار، و از جوامع سودا هسریک بنده خدای دیگر برای
 دهمین بار.

بهمن - اوضاع احوال افلاک و ملاکوا کرا اودا تراک در این ماه
 دالالت دارا در همگان نشدن نظا هرات مردم بیباک، و در رفتن امام
 جمانان با منشی خاک، و آمدن مسعود حرم سرا به عنوان، و به هوی استقبال
 میلیونی مردم ایران، و شنیدن این حرف از جماعت "اسلامان" که
 یک با رتجر به کفا ا ست در عمرا نشان.
 اسفند - اوضاع احوال ستارگان در این ماه دالالت دارا در بر و فور
 جشن سرور، و به غلبت غلاص شدن از حکومت زور، و برقراری آزادی عشق
 و شور، و محاسن برسی جماعت مزدور، اما عمارت خود سوا و اکی توده ای، و نظور،
 و خواندن سر همنان با فاشه، اهل قبور، و رفتن تا رکی و مدن نور،
 و رها غیبه، کارگزار استمرا را جور، و رسیدن کاروان آزادی به
 زحمتگان سخت و غور، و اخلق اطمینان حقایق الامور.

سپتامبر - اجرای موسیقی برای بی دریا زمان یونسکو (با رس)
 این بزرگانه، اما همکاری جمهوری اسلامی و به عنوان بزرگداشت
 موسیقی ایرانی (منجما اخیراً) و به وسیله چندین از اسامی
 "فن مطرب و همرا زمانوز" اخیراً در ایران، اجرا شده است.

مطرب پارسی
 مطرب یا ویسی، به مرگ برارم
 نشنودا تنگی که بول غلبت نهادارم
 سا زخیم به یک گرسنه خود کز کرد
 سلک و عشاق بیوسلیک و رضای
 من هنری بنده، اما به اهل سبب
 نشمه فر وشم به گیس بیوسل
 همت به سگا و بیببات ترک و همانین
 کوبت به دستم مپار ترک و بیوسل
 فاشه، اما و شوخی مشورتا نند
 ترسما آزاددم که روز فاشه گبری
 عاشق لبر و نرا تک و بیوند اولرم
 غمخه، عودن وای زخمه، تا روم
 باکت ایکن اثر بهی به کنسارم
 سا زکنم، و کز کشت، سکه نشام
 بگزارم که داد، اما شونا هارم
 سگه زر زخمه من نشام به ستارم
 ما به کسب منیا ست و رورق کارم
 جز به کف آنکه مزدا، اما مپار
 هر که ده هویل بنده شکر گزارم
 خلق برار در روزگار دسار
 رای و بیجه، کار شون

توقیعات
 شنبه - نیک است خنده وادی و جزو دان آخوندرا .
 یکشنبه - نیک است بسویدن بگدیگر و نیک کردن آخوندرا .
 دوشنبه - نیک است بنا نهادن سنگ قیام را .
 سه شنبه - نیک است تیریک مرگ امام را .
 چهارشنبه - نیک است جلوگیری از زفر آخوندرا .
 پنجشنبه - نیک است طفه، دا زگردن عماما را .
 جمعه - نیک است با یکوی کردن بر لاشه رژیم اسلامی را .

جدول معرفت وقایع ماهیانه
 فروردین - اوضاع کواکب و نجوم در این ماه دالالت دارا در بر نا خوشی
 وجود، اما مجلاد، اما هفا جماران، حضرت روح الله را چنه اشی خدا
 و تغییر و اختلاف هوا، زس به سبب شرو آمدن سبارا نهی زبان مند، و
 نرا و نوا کشتار مردم مستمند، و گرا نیرختان و گوشت و سیگا رونفند،
 و دان وعده های یک روند، از سوی رژیم مپریا لیسیم بسند، و شکست
 فاض این ترشند، و نیز از جوامع فرخنده، مسعودا هسرفرمانده
 سجا هدین در شها وند.

اردیبهشت - اوضاع احوال نجوم و ستارگان در این ماه دالالت دارا در بر
 تغییرات در رژیم ملایهای خریدن، برای ما نندن، و اجازت آن به در ماندن،
 و ترس جان داشتن قتها و شیوخ آیات عظام، و گوشت اجتماع مردم
 برده فغان، و مورور علی نکست انقلاب ایران، و در سن گرفتن از آن،
 و نیز از جوامع هسریکی از اطرافیان.

خرداد - اوضاع احوال فلکیات در این ماه دالالت دارا در بر رونق
 اعتماد کارگران، و بسلیف شدن خدا با اعتراض بر سرزگان، و گوشن فراوان
 در جهت سرنگونی حکومت شیخان، و بدست آمدن بر سینه، اما کذا فی،
 و حرکت دستجات را همیما فی، و در شماران کار، و رها فی، و نیز
 از جوامع سودا هسریک مجا هد و اودا رگردن اوبه جدایی.

تیر - اوضاع احوال ستارگان در این ماه دالالت دارا در بر و خیم
 شدن وضع رژیم شیخ و ما، و اختلاف شدید قتها به علت ضعف و
 مردن بعضی زفرین در مستراب (ا)، و گوشت شدن بعضی در محراب و به
 را و اسایل انقلاب، و نیز از جوامع هسریکی زکا در راهی عنوان
 ثواب.

مرداد - اوضاع ستارگان در این ماه دالالت دارا در بر حلیه مپریا لیسیم
 ولدا لجموش، برای روی کار آوردن بزیدی و مدنی و مهدی پور، و مواجه
 شدن با مردم باهوش، و در گردن، اما ایگونده حوش، و مستحکم بسویدن از اده
 مردم در حرکت انقلابی خویش، بدون ذره ای نشویش، و نیز از جوامع
 با هسرمسئول عملیاتی مجا هدین در تجریش.

شهریور - اوضاع نجوم و کواکب در این ماه دالالت دارا در بر تکلیف مجدد
 کنفرا نس گوا دلوب و شروع تبلیغات بیسی برای اندیم پهلوی و
 خنکی روا منی، برای روی کار آوردن حکومت محلی ای نجیبینی، و بهره
 بردن از این خوشه چینی، و هوشیا ربوین مردم، و شرح خدا نکاتش
 به قه، و اودا مه قیام خود براری رسیدن به حکومت مردم بر مردم، و نیز
 از جوامع سودا هسریکی زبارداران منقیرم.

مهر - اوضاع فلکیات و کلکیات در این ماه دالالت دارا در بر شروع
 اعتماد با تادانگای، و دخالت جماعت داران حزب اللهی، و گوشت شدن
 عده ای در عین بیگناهی، و با لاگرفتن این نظا هرات خواهی ناخواهی،
 و به کمک آمدن کارگران کارگرا هی، و او گرفتار منق و مات دسرا بر



پایان نامه

طب اسلامی

بیمار: (با ردا و شب کلاه سفید در حالیکه تسبیح در دست دارد)
آقای دکتر! ما مزینا لعابدین بیمار رعوضت بده ، مردم
سرم داره بیشترکه .

دکتر: (پس از معاینه دقیق) پدر میگیرن مزمن داری، چند تا
آمیول ویتا من H، چندتا قرص میکریل و یک قرص تربت
تقوی برایت میتونیم اگر خوب استراحت کنی خوب
میشوی . (نسخه را به بیمار میدهد)

بیمار: (نسخه را میگیرد) آقای دکتر این دواها برای سرتیبر
ما خا بشون خوبه ، بطور ما بون آب ندیده ، باسره و کمی
عنبر نسا را قاطی کنم ویز منم سه سر . دوا بی که انشا الله
ردخورنداره . میدونی آقای دکتر اینها همه از بلغمه
ما بلغمه روحا نی اغلب بلغمی مزاج هستیم .

دکتر: نه پدر شما بلغمی مزاج غلبه است . این دواهای شما هم مال
دوره دنیا نوس است .

بیمار: نه آقای دکتر این در طب الصادق نوشته . مرحوم حاج سید
عباس قمی هم در مقام شیخ الحنان از خواص عنبر نسا را
نوشته ...

دکتر: (عسائی) امروزه علم مدرن ...
علم مروزی طاعتی نیست ، نکتند تو هم جزو روچها باشی ؟
دکتر: (خودش را جمع جور می کند ، آب دهان را قورت می دهد)
نه یا جان تو شوخی کرده ، ما بون آب ندیده واقعا شوخ
می کنی . عنبر نسا راه ما واقعا " دوا ی درد شماست .

بیمار: آقای دکتر دلم هم شدید درد می کنی .

دکتر: (پس از معاینه) متاسفانه بعد معده ات دجا رفسونت
کنی ، روزی باید سه آمیول بنی سیلین ۱۰۰۰ واحدی تزریق
شده ، یک قرص شربت ما ژل هم یکدم روزی سه قاشق مربا خوری
میل بغیر ما فید ، بعدا ز یک هفته بیا فید دویا ره شما را
کیم . (نسخه را به بیمار میدهد)

بیمار: (نسخه را می گیرد) آقای دکتر مرحوم ملا محمد باقر مجلسی
در حلیته المتقین می فرما بد که دوا ی دل درد تنقبیه شیره
گل خوزه ره سر و خوا شدن شمت الحمد و هفتاد قوق هول ه .
اگر انسان به زیارت اهل قبور برود و نیتش پاک باشد
به امید خدا وینج تن آل عم اگر دل دردش مثل گوه
اومده باشه مثل سومیره . مگر نشنیده ای که حضرت آیت
اله منتظری در خطبه نما ز جمعه از ما له ...

دکتر: (همچنانک یکجگ شده دویا به بی می شود) بله پدر شما شنیده ام
هما تگا ری بگن که آیت اله شیر نرفرمود ، دیگر امری نیست ؟

بیمار: امری هم کمر هم بنفدر در می کنه که وقتی دولا میشم
فیزیونما ونورا است کنم .

دکتر: (پس از معاینه دقیق) پدر سهره کمتر جا بجا شده و مشکوک
به آرتروز روز هستی ، این محرفی تا هم را بگیر همین الان باید
بروی عنکر برداری والا کاردست می دهد ، احتمالا باید
فیزیوتراپی هم بروی .

بیمار: (معرفی تا هم را می گیرد) آقای دکتر علت همه اینها کثرت
معامت است از عقده گرفته تا صیغه ای . عکس برداری
هم بخویده ، دوره حضرت رسول که عکس برداری و چی بی تریابی
نمود . کتاب طب الرضا وایت می فرما بد که بهترین
دوا ی کمردرد اینه که انسان هر روز بعدا ز جنا ۵ بار
با آب سرد غسل کند و روزی چهل موزیا پسته بیاد چهارده
معموم بخوره که هم کمرا تقویت می کند و هم قوه باه را .
ضمنا " مریض با بدعا ی آیت الکرسی به با زوش بندنه و
وظلم عبد الرحمن جن هم همیشه با خود دا شته باشه .
حضرت اما خمینی دا مت برکاته ...

دکتر: (در حالیکه دا شم نگاه به ساعت می کند و دارم دمنفجر می شود)
بله . بله اما خمینی ... پیشوای مستغنین ... همه
اینها از برکت سرا ما هم ، ولی شما یونقدر دانش و
معلومات دارید (بوز خند) ؟

بیمار: شما آقای دکتر در علوم کسی واردی ، ما در علوم لدنی ،
شما علم کله دار ی ، ما علم سینه ، شما علوم نا سوتی می دانی ،
ما علوم لاهوتی . ما هیچی نخوا نداه ایم ولی در تقوا بجای بی
رسیده ایم که همه چی مثل آینه می آد جلو چشمون . من
خود هم طبیبم ، وهم نقیبه ، هم علم وهم معلوم . حالا چندتا

سوال از تو می کنم تا بدانی علم مروزی در مقابل علم
قدیم چقدر بی ارزشه . (بیمار تسبیح می اندازد ، به چشمان
دکتر خیره می شود می گوید) بگو ببینم پوست بی مغزی چه ،
مغزی پوست کذا ه ؟

دکتر: " حتما " می خواهی ، بگو بی پوست بی مغز کله من است و ...
همینه که نمی فهمی ، اگر کتاب ارضا در محروم شیخ مفید را
خوانده سویی ، می دانستی که پوست بی مغزی یا زه مغزی -
پوست ننگ بلور .

دکتر: (با بی حوصلگی) حالا اگر آ زه مغز ما فیده بیماران دیگر
برسم .

بیمار: بگذا رحت کنیم یک چیزی بفهمیم ، بفرما که نحا ست چه
مزه ای می دهد ؟

دکتر: والله من نخورده ام که بدانم .

بیمار: انسان نبا بدحتما خودی تجربه کند ، آدم از دلیل عقل
می فهمد ، اگر در بیابانی قفای حاجت کنی اول مگس دور
آن جمع میشه پس اول شیرینه ، بعدا ز مدتی اگر بر باغ آن
ببای بی و زیرش را بلند کنی می بینی کرم زده پس در مرحله
بعده تلخ می شود . و اگر بعدا ز دوما بر باغ آن بروی خشک
می شود و شوره زده پس در مرحله سوم شور میشه ، اینرا حضرت
ابن ابیویه قمی در دلیل الشرا یع مسطور فرموده .

دکتر: (با خنده) الحق که شما خیلی وارد هستید ، دیگر سوالی
ندارید ؟

بیمار: حتما اسم عوج بن عنقر شنیده ای ؟ می دونی که عوج ۳۰۰۰
سال عمر کرد ؟

دکتر: (در حالیکه به سختی خود را کنترل می کند) حتما پدر شن
و خیلی هم بد خلق و اومو بوده که به عنق مشهور شده .

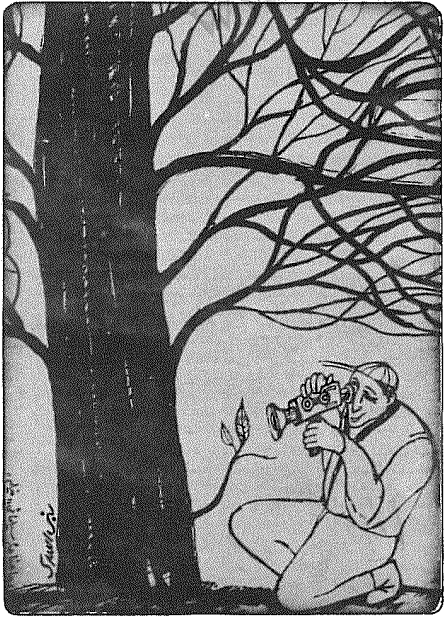
بیمار: نه جا سم ، عنق دختر حضرت آدم و ما عروج بود که ۱۴۴ سال
عمر کرد ، اینهم از اول کانی شیخ کلینی منقول است .
حالا بگو ببینم آن چه پیغمبری بود که ۶۴ انگشت داشت ؟

دکتر: (از جا بلند شده در حالیکه با نا احتی در اتا قدم می زند
و دم به دم ساعت نگاه می کند) اینرا من که هیچ هفت جد
پدرم نمیدانم .

بیمار: (با خنده) برادر خیلی از مرحله پرتی . اینها ها تن این
شت (انگشت شست خود را نشان می دهد) و اینهم چهار
چهار انگشت دیگر خود را با لامی گیر د در حالیکه انگشت
شست خود را خوا بیانیده) حالا بگو ببینم ک کی بالغ میشه ؟

دکتر: از خرگ چه نیازی به بالغ شدن دار د ؟

بیمار: یک حرف از زن برادر تو فقط کورا طنپه این حرفا میزنن .
بگم متگا لیب شرعی و عرفیه داره ، درکتب مستطاب تهذیب
واستقرا آمده و مرحوم عتر قیبه داره ، در حدیثن جا روا یست
فرموده که سنگ وقتی بالغ میشه که یک پا یا لایکبر دو گلاب
بروی شقا ادرار کند .



گریه خند



اسماعیل خوئی

پیام یار

جناب نا درنا درپور!

نخست، برتودرد،

ار چند،

در این وجیزه، چنین الفاظ

مرا به کار نمی آید.

(تویا ر یار نشی،

زین روی

عجب مدار اگر زی تو

جز "زدها ن پرا زدشتا م

پیام یار نمی آید"*)

تو کی زبان خدا دانی

که از تیا ر خدا وندی؟!

دروغی این همه رسوا را

چگونه بر خود می بندی؟

تو کز زبان خدا دانی،

چرا زخلق گیرزانی؟!

خدا بکستی،

خدا خلق ایست؛

خداست خلق جویرخیزد

و دوزخی شور انگیزد

که از صمیم بدی سوزش

به جز شمیم گلستانی،

بهشت وار نمی آید.

دوشاخ دیو ستم را بود؛

نخست شاه دودیدیکر شیخ،

شکست شاخ نخست،

اینک

نگاه کن که چه خوش تا زد

سپاه کاروهرنر شیخ.

در این نبرد، ولیک، اژتو

به جز فرا نمی آید.

بدان زمان که چنان افتاد

که خشم خلق به جوش آمد،

جوان و پیر، ز هرسوئی،

حدیث خویش چنان گفتند

که سگت هم به خروش آمد،

شورا سکوت رسالت بود؛

"رسانتی که ذالت بود"*)

کنون هم، ای بدای بدخواه!

الا نبره نا در شاه!

اگر که نیش زنی بر ما
- و هر چه بیش زنی بر ما -
شکفت نیست، نخواهد بود:
چرا که جانوری جزا را
ز تخم ما ر نمی آید.

شورا قضا ص کنیم، آری؛
قضا ص توست همین،
باری،

که نام نامی دیروزت
دگر به یاد زبان کس را
در این دنیا نمی آید.

کدو بیانا ر ستمشخی
به میرگان ر قیام خلق
رونه، خردوکلان، بر باد د.
تو، لیکن، ای بدای بدکار!
دل از امیدעת بردار؛
که بسبخ تلخ ستمشاهی،
در این خجسته شفا بقزار،
دگر به بار نمی آید.

(ویا، چنان که تو خود گفتی،
"به آبروی ارون" سوگند،
که آبرفته دگر باره
به جویبار نمی آید"*)

بهار ر پیشتر این باغ
گذشت و جای شکایت نیست.
خزان حکایت جان سوزیست؛
ولی تمام حکا بیت نیست.

بهار دیگر می آید.
بهار خوشتر می آید.
ایا کلاغ ر مستانخواه!
به مرغوا، به عبث نالی
"که نوبهار ر نمی آید"*)
بیبست و دود مهر ۱۳۶۳-لندن

* ازنا درپور است.

یادداشت

آهنگریا شی، انگشت به دهان، مانده بود که شعری را که اسماعیل خوئی برایشان فرستاده بود در کجای شماره نو روز جاب کند. ما گفتیم: بهترین جا برای جاب کردن چنین شعری بخش گریه خندا ست.

پرسید: چرا؟
مثل همیشه گفتیم: مثل همیشه، به دودلیل:
نخست این که نوروز است و ما می خوا هیام بیرویم به مرخصی اولر سال - و می رویم، چه بخواهی چه نخواهی.

دوم این که، ما که رفتیم به مرخصی اول سال، که بخش گریه خند که نیا بدکه تعطیل بشود که، درست است؟

گفت: درست است. ما که از روی نا چاری ست که می گوید درست است

به دودلیل:

نخست این که وقتی که داشت می گفت درست است، ما که کرده بود.

دوم این که ما می آدا نستیم که او می آدا ندکه ما وقتی که می خواهیم

بیرویم به مرخصی اول سال، بخش گریه خند که نیا بد تعطیل بشود که.

ما که با یک شعر که نمی شود که سر و ته این بخش را به هم آورده.

می بود؟

ما گفتیم: نه، نمی شود.

و گفتیم: ما نمی خوام نستیم تنها یک شعر سوته کار را به هم آوریم.

گفتیم: می خوا هیام با دوشعر این کار را بکنیم.

گفتیم: اصل شعرا نا درپور را نیز در کنار شعر اسماعیل جاب می زیم

تا خوادنگار گریه خند نیا بد آ ندکه ما نیز، همچون اسماعیل،

به راستی در مانده ایم که در بر خورد با این شعرا نا درپور - به

راستی یا دگر نیست، آری، با به راستی یا بد خندید.

ف.ب.م.

از اسماعیل خوئی به نادرنادرپور

در دفتر شعرتا زده نا درنا درپور، مبحر و غین، که من تنها چندی پیش بیست و سه ساله ام را بخوام، شعری آ دده است به نام "خطبه عزیمت"، که تا غران را دورویا روشی با کمانی سروده است که تا نا ن را، به طنز ا لسته، "بیمبران سخن" می دانند و می خوانند.

و کیا نندا بیانا ن؟

"بیانا ن" قلم بدیدر کف، که "دست ست" ما ن را، گسویا

بیست و سه ساله ام، تقابلی ۲۲ بهمن ۵۶، با درنا ستای آن، از نیست

برده، یعنی چنانند است.

این تا ما ن را، چون شتی از دوستها را ن و پروردهگان این

گونه سخنوران، سخت بی زار ما نده و تا خواد نندا می بیام او

نمی توانم، به راستی نمی توانم، در بر خورد با دروغی چنین و

چندین بدسگالانده، جز با جسم و پیری از سخن بگویم.

گفتن با پیدا شته با نده، با این همه، که در روز شدن با

نا درنا درپور، ما غرا ر چمنه دودوست ما لیان خودم، برای من

به راستی، دردا، و رودریخ انگیز است. چه می توان کرد، ما، که

ما، این جا و اکنون، با نا ندرنا درپور و روبا و رشیم، به انگیزه

هائی بی کمان بیس فرودتا زدا نشی و بیست ما غرا نده و انسانی

خوئی، به جهان نگرانی سیاست با زانی سر سیزده است که

فردا شان دیروز، خوشبختانه، باز گشت نایب در پیش نیست.

نادرنادرپور

خطبه عزیمت

ای سلاحه! چویا نا ن!
که برق مجز موسی را!
به چنما سر بران بردید،
کنون، به فال نکو کوبرید
طلوع کا و پلائیور!
به شعرتا زده، و خوشکوبرید
نما زصح رها نیر!
وگرا میدشتا، ای طلق!
به با زکشت پرستوها ست،
نظر زینجره بردا رید،
که نوبهار نمی آید.

مرا همیشه، طلب این بود
کزین دیا ر، جدا با شم
ضمیر من، به زبان را ندانم
که همزبان خدا با شم

فانتزی نیست

از: م. تارنا

مری ایدلولوژی

خانم آقای "بیفتاوت" و "مط غوثی" طاعتی نبودند، اما به نحوی طاعتی به حساب می آمدند، چون به هر حال، لحسرت روزهای خوشی را داشتند که در دوران طاعت گذرانده بودند.

خانم "دبیر سابق زبا" نبود، اما، مهندس سابق سازمان برنامه، که بعدها مقام طعمه گار شده بود، با یک انقلاب همه جا را گرشته بود، از آنها هم توی آنها، با انقلابی زکا دربار مندو "مترکس" که رفت و جنبه برای بهر ایهیما بیها "مرگ کشیدند، بعد که دیدند هوا پست است، دست و پا را را جمع کردند و زجر و آتشها بی شدند که می گویند بوجا رنجاندند، کما ملادت به عمما راه می رفتند، و فقط بیا دوستستان جانی که، در خانه خلوت می کردند، فیالشان یا دهند و ستان می کرد، همین و نه بیشتر از این، البته توی خانه شان هم حوله خورا است شدن و نماز صبح و ظهرشان خواندن ندا شدند.

دلشان را خوش بود که با لایحه چهار دیواری اختیار است و هنوز گام می توان از پنهانی بیازی و روشی با لب تکرگردنی و "ایز مک" رقصی ترتیب دادند.

خانم آقای "بیفتاوت" و "دستان" به دهستان می رسید و مشکل ما پیدا شدند. فقط چون آقای بیفتاوت اسن در دبیرت مقام طعمه کاران سازمان برنامه آمد، بدوید، جزو ممنوع الخروجها بود، به این اعتبار، آن بعد از زمره ما را چینی همه بیها رفتی. مند. مشکل دوم این که، بعد از زمدت کوتا می بلای جان شان را سر پیچیده شدن مدارس خارجی بود. "منظر"، دختر هفت ساله آقای و خانم بیفتاوت، کلاس دوم دبستان بود و کلاس دستان و سال اول دبستان را در مدرسه "مینیس" گذرانده بود. سازمان مدرسه که عوض شد، خیلی زود، روی و رفتار منظر عوض شد. دخترک، اول با اکرا، و تین، و روسی در سر بیست و شلواری بلند پیدا کرد، بعد، کم کم، هم روسی و شلواری را دور کرد، همه به پوشش بلند و به در دیواری را تا قش عکس شدی از زبیر را جیسا. از مدرسه که می آمد، با دقت وضو می گرفت و نماز می خواند و به پدر و مادرش اعتراض می کرد که چرا نماز نمی خوانند، آنها موضوع را زبا در جدی نمی گرفتند، اما یک روز از مدرسه نامه بی آمد و خانم آقای بیفتاوت به زبا اکرارت به دختر مدرسه، دعوت که چه عرض کنم، احضار شدند.

در دفتر "مری" بده فولوژی مدرسه از آنها در دست و حسابی بازجویی کرد و عقیده مذهبی آنها را پرسید و دست خرابه آنها با دی تری کرد که "گویا در خانه شما وظایف و تکالیف شرعی درست اجرا نمی شود و این در روحیه معمول دختر کوچکتان، اثر می گذارد." آقای بیفتاوت از زده خاطر بولی، احتیاطا، از خانم مری که سخت خودش را در لباس و روسی سیاه پوشیده بود، پرسید: "با شما دوگدا، رتان در مدرسه است، یا در مورخان دگگی شاگردان هم مدخله می کنید؟"

خانم مری جواب داد: "ما وظیفه شرعی ما را تا هر جا که پیش برود انجام می دهیم، شما هم البته تکلیف خودتان را بهتر می دانید.

مدیر مدرسه، که از همکاران سابق خانم بیفتاوت "بودوبیا" آنها آشنا بیاد است، به بیها نه کمک به صندوق جنگ زده ها، نگاهشان داشت و همین که تنها شدند توضیح داد که بعد از این با پدر در خانه پیش دخترشان هر روز بعد از نماز ظهر و عصر، که درس آمده فولوژی شروع می شود، برای بچه ها نوا می گذاردند و زبیرت وجهت می گویند و به آهانه تلقین می کنند که هر چه در خانه شان می گذرد برای مری با گویند و دور باره امور خصوصی خانوادها از بچه ها سوال می کنند و بین آنها برای گزارش دادن از وضع خصوصی خانوادها شان سابقه می گذارند. بچه های معمولی با رزگردد، آنکه اگر گزارش و قیاس خود با خود خورده ای مذهبی یا غیر مذهبی، نحاسی را خانوادها برای مری بر سر خندهند، در آتش جهنم خواهند سوخت.

خانم میرتا کید کرد که بچه ها تقصیر ندارند، اینها با تعلیم و تلقین، روح طفل ای گینا را مسموم کرده اند، و گزارش بچه ها، اینها تمام نمی شود، برای همه این گزارشها پورنده خانوادگی درست شده است و ممکن است کار به جاها ی بسیار ریاریکتر هم بکشد. و گفت که: البته این حرفها را از زبانا شنیده می گردید.

خانم آقای "بیفتاوت" تا راحت و پیریشان، به خانه رسیدند، در طول راه و در خانه، ساعتها فکر می کردند که چه کنند تا دخترشان را از این دام خطرناک نجات دهند. به او مرتب دروغ بگویند؟ یا اوصاف و اسامی در خانه صحبت کنند؟ نگذا، ند به مدرسه بروند؟

آخر تصمیم گرفتند با او مستقیم حرف نزنند، و پدر تارک ببینند که "منظر" یا مادرش به خاطر پرونده و محیط زندگی دختر تغییر کند. یک هفته بعد، همه بیاز دوستان خانوادگی آنها بودند و از شکجه های

دختر جوانی را "اوین" صحبت می کردند. یکی از خانها گفت: "تمام این آتشها از گور خمینی بر می خیزد، که الهی ریشه اش بسوزد." "منظر" که گوشه بیگانه بود، به حرفها گوش می داد، تا ناگهان از جا پرید و داد کشید: "خاله شو، و دوتوبه کشین، شما به ما منفرین کردین، آکه توبه نکنین، نفس هسنتین، خدا هم شما روصاف می پره به جهنم..." همه جا چو او، با دخترک هشت ساله را نگاه کردند. وقتی که میا آنها رفتند، خانم بیفتاوت، دخترش را در بغل گرفت، بوسید و برایش دستها حرف در قوت گرفت که این حرفها را توی مدرسه به کسی نگوید و آنقدر گفت و گفت تا منظر خوابش برد.

بعد از این، خانم آقای بیفتاوت، خودشان را بیشتر کنترل می کردند و هر چه از آما مودولت اسلامی داشتند، فقط در اتاق خواب و با پیچیه هم می گفتند. دختر یکی که ده شان را خالابه صورت پلیس و جاسوس داخل خانه در آمد، مده بود و جانی آنکه آنها را تربیت کنند، با او مرتب به آنها یادآوری می کرد: "ما می با، نمازتون دیر شد، شبها، جمعه یا بدترن خونید، ما چرا مثل عمه خانم نوروزه خونید نداریم؟ پس کی به زیارت حضرت مصوم می روین؟ من می خواهم بسرم بهشت زهرا..." دخترک که ازها می پرسید:

"شاید همین؟ دلخون می خواهم من شهید شم؟" آقای بیفتاوت شرح می داد که: "شاید بت یعنی کشته شدن، اما همه کشته ها شهید نیستند و آنها که از دیوتولتویون و روانه های می گویند، شهید برای مخالفان شهید نیستند. و کسا نیز که آنها "شهید" می گویند، از دیوتولتویون ما قبولان ندارند. بعد هم، کشته شدن چیز خوبی نیست. آیا تودلک می خواهد پدر و مادرش را کشته باشی؟ آنوقت کی از تودلک هدر می کنی؟"

خدا، بدتر بخدا از همه، مومن ها نگاهداری می کند. وقتی که کار مسافرت منظر و مادرش درست شد، دخترک گفت حاضر نیست مدرسه را ترک کند، می خواهد مسلمان خوبی باشد، اما خمینی کشته است دخترها هم باید و بدتر بزرگ شوند و آله سلطه بردارند و به جنگ کار بر روند.

پدر و مادر در دندان به جگر گذاشتند و منتظر ماندند تا بیها راه آخر رسید و مدرسه ها تعطیل شد. آقای بیفتاوت "همها" لایحه مشکل ممنوع الخروج بودن خودش را حل کرد و توانست از خانه خروج بکند. بسا تعطیل تا پستان، و حجت خانم آقای بیفتاوت هم از خبر جنبه دختران به طور موثق ازین رفت. اما خاله منظر، در روصاف می کند از تعطیل راجلوری آنها گفت: با او تعریف کرد، با اطلاعاتی که بعد شیکه جا سوسی مداس از بچه های کوچک جمع کرده، تا حالا چند خانواده

۱۱۶ صفحه



شهریاریت دست راستی مدعی هستند که این روزها مردم گرایش های شاه پرستانه پیدا کرده اند.

ماجرای ازدواج آهنگر باشی

با عیال مرشد

گزارش یواشکی اینجا نسب آهنگرزان ده در شما ره گذشته آهنگر یا استقبال بسیار زیاد خوندگان عزیز ما چه شد و اگر چه از ظرف آهنگر باشی مهربی رو برونشده و به صفحه بند آهنگر مر کردند که در آخرین لحظات صفحه بندی مواظب من باشد، ما من با روشنگری صفحه بندی ما رز آهنگر خانه موفق شدیم گزارش امروز را هم در این صفحه بدهیم خداوند مرا از غیب آهنگر باشی در امان بردار! آمین!

قصیه این دفعه ما رز آنجا شروع شد که روز پیش از زید، آهنگر باشی، مرشد را به گورستان اسحاق تحریر به کتا دستوروی که میچسب نشود (که البته گوش تیز نبوده شنید) به او گفت:

مرشد جان من، می دانی که عیال تو اخیرا به علت ضرورت شکلاتی آهنگر خانه، مرتباً با من تماس نزدیک دارد.

البته، وظیفه اش است.

آهنگر باشی گفت:

درست است اما خودت به خوبی می دانی که من او را محرم هستم و صحبت نیست این تماس پیش از این با وضع موجود، ادامه داشته باشد.

مرشد که هنوز نمی دانست چه مسئله ای می خواهد مطرح شود، با صداقت تمام گفت:

این راه می دانم ولی ما پیش از آن با هم رفیق هستیم که در عیال من حکم خواهر تو را دارد.

آهنگر باشی، مگر می کردی که گفت:

درست می گوئی، ولی مسئله به این سا دگر نمیست، آخر هر چه باشد من سلامتی من مردهستم و او زن و من درست نیست.

مرشد و کوبن را حد شد و گفت:

یعنی... یعنی، می خواهی بگوئی که از ظرف عیال من، اظهار علاقه ای به توست؟

آهنگر باشی، فوراً گفت:

نه، خدا نکند، این را بی یک تکه جوهر است.

مرشد که نمی دانست سرخ می شد گفت:

بی غیرت نکند تو به او نظر نمی کنی؟

آهنگر باشی که به کت دست پا چه شده بود گفت:

العیاذ بالله، این حرف ها چیست که می زنی؟

خالد آهنگر می آمد مرشد بلند شد و بیود آهنگر باشی که می بیند کرد و گفت:

برو چا بخانه ببین روزنامه در چه حال است.

و مرشد بلافاصله گشت:

تخیر، همینجا بمان ببینم این مرشد چه خیالی را چه به عیال من دارد.

و من مانند ما و به آهنگر باشی گفتم:

چرا لب و پوست کنده حرفت را نمی زنی تا تکلیف ما با این روزنامه "انقلابی" روشن شود؟

آهنگر باشی گفت:

صلوات بغیرت وسی کن کمی منظر باشی "طرفیت و درک ایدئولوژیک" خودت را به کار ببندی ازی.

که چی شود؟ حرفت را بزین.

همانطور که گفتم، یگانگی تشکیلاتی آهنگر مؤظراست.

مرشد، عصبانی گفت:

خب.

خب ندارد، اگر کار را بد که آهنگر باشی اند "تعامی انتظارات ایدئولوژیک" تشکیلاتی و امتعای سیاسی مطلوب را برآورده سازد با بدیک "یگانگی هر چه بیشتر" را سر رهبری روزنامه و انقلاب برقرار باشد.

خب باشه.

آهنگر باشی، به این تته پته گفت:

لازمه این یگانگی، محرم بودن من و عیال توست.

خب.

و لازمه این "محرمیت"، زوجیت من و اوست.

مرشد، که از شدت خشم، کماز می زد، خوشی در نمی آمد، گفت:

مرتیبه، بی طرف، خجالت نمی کشی؟ اما لا بدی که چشم طمع به ناموس من دوخته ای؟

آهنگر باشی، که انتظار را این همه خشم را نداشت، گفت:

من تعجب نمی کنم که توست، نمی توانی این "تقیه" جدی در را سر رهبری آهنگر در کنی و "کلیه" زبان های ایدئولوژیک و تشکیلاتی و اجتماع می و سیاسی را ببینی.

مرشد فریاد زد:

من نغوظ کردم به آن ایدئولوژی و تشکیلات و اجتماع و سیاستی که لازمه حفظ فرساق شدن آدم باشد. مرشد، مگر توشرف و ناموس سرت نمی شود؟ مگر از غیرت بوئی نبرده ای؟ پس چه که زیا دنیا است که می خوری؟

و بعد، دست برد روی آهنگر باشی و کاردی را که آن نامه های خوانندگان را بازمی کند برداشت و آن را به طرف آهنگر باشی حمله کرد.

من، که دیدم داروخون به راه می افتد، در را با زگر دمودا دردم و کمک خواستم.

در طرفه العینی همه اعضای آهنگر خانه ریختند و آنها را از هم جدا کردند. بچه، مشهد، که تا حالا به چنین صحنه ها می در آهنگر خانه برخورد کرده بود، گفت:

چه خبرتان است؟ این الم شکه چیست راه انداخته ای؟

مرشد، همچنان که کار ریانت با زکری را در هوا تکان می داد، گفت:

از این آهنگر باشی بی ناموس بپرس.

بچه، مشهد و دیگران که سخت

کنجکا و شده بودند، رو به آهنگر باشی کردند و منتظریا سخن باندند.

آهنگر باشی، که موش شده بود خوددش را پشت میز تحریرش قاپیم کرده بود، با لکت گفت:

شوشوشوخ می کردم، و مرشد داد.

من و تو، کجا هم شوخی ناموسی داشتیم؟

زن مرشد با شنیدن کلیه "ناموس" از "الف" تا "م" سوال کرد:

موضوع ناموس چیست؟

و "الف" تا "م" گفت:

از الله من می بینم تقصیرم. سرکن تا ببینیم چه می شود.

مرشد گفت:

چه می خواهد بشود؟ آقا!

(اشاره به آهنگر باشی) - زن بنده سوخندگرا!

زن مرشد، دستش را به کمر زد و گفت:

چی گفتی؟.. حالادیکه ار این غلظهای ریادی هم می کشی؟

آهنگر باشی که دید پیش در مرتب و خیم ترم می شود، از پشت سنگرش

بیرون آمد و گفت:

آشنا شده، سوخه تفاهم شده، بنده هیچ همین قصد بدی نداشتم فقط یک شوخی کردم.

زن مرشد گفت:

غلظ کردی که شوخی کردی، مگه من کنیزم که هر کس و تا کسی بخواد دروم شوخی کند؟

آهنگر باشی گفت:

با ما سر کنید، مگر شما عبرت نقلی پیدا رید؟

کرده الله گفت:

را من ببینم یا ببینیم چی میگه.

همه، و پیش از زهم مرشدون مرشد، چشم به دهان آهنگر باشی دوختند و ریس را از اینکه دهانی با رآب نشا را قورت داد، برو به سر بچه ها کرد و گفت:

راشش بوقتی من اطلاعیه کا در رهبری جا هدین راجع به ازدواج مسعود چوپی با همسر مهدی ابریشم چرا خواندم، پیش خودم فکر کردم که غیر ممکنه کسی به خاطر مسائل ایدئولوژیکی و

صفحه ۲۰

عماهای که ننگ در آن نیست ناقص است

زهدی که ربیب و رنگ در آن نیست، ناقص است
عماهای که ننگ در آن نیست، ناقص است

شهری که بیوا هم بوقتی است، بروست است
دریا اگر ننگ در آن نیست، ناقص است

دیوار هر میال، که حتمال ای میثال
زان شیک دینگ بر آن نیست، ناقص است

هر کوزه ای که کشی از آن آب می خورد
گر زهریاش رنگ در آن نیست، ناقص است

برفسره، بوقت جمله اهل عبا به دیک
آسی که قلوه سنگ در آن نیست، ناقص است

هر گردنی که سر سمنبر کلفت شد
گر قیدی پلنگ در آن نیست، ناقص است

حلقی که روضه خوان قراب است، بی دنگ
گردسته هونگ در آن نیست، ناقص است

هر جنگلی که اهل عبا گم شود و رو
گر بری پلنگ در آن نیست، ناقص است

روزشکا رو به و و گری و فقیه و شیخ
دستی که یک تفتنگ در آن نیست، ناقص است

هر لوله تفتنگ، قصد امام داشت
گر ده عدد فتنگ در آن نیست، ناقص است

روزی که ما گفتیم: "بیت الخلا اگر
یک جفت لولینگ در آن نیست، ناقص است"

روز دگر که دولت اسلام ورشکست
گفت: "الکل و پوستنگ در آن نیست، ناقص است"

در بیت پیش، قافیه تکرار شد، ولی
شعری که دینگ و فتنگ در آن نیست، ناقص است

۰۰۰

آهنگر، برای شوهری که طنزشوخ
با نکتته ای قفتنگ در آن نیست، ناقص است

آئینه است بیکنه این شعرو گاه نیز
آئینه ای که رنگ در آن نیست، ناقص است

شعری چنین که وقت عبا بوش و منبری است
گهگاه اگر فتنگ در آن نیست، ناقص است

من گوییم می کند، دست تو کون
با ری، اگر گلنگ در آن نیست، ناقص است

شدا قندابه "بچه" مشهد "گفته است:
"دینی که لولینگ در آن نیست، ناقص است"

"بچه" کا شون



دونامه نامه دوم: از خمینی به شیطان

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ظهور کند، آنوقت نشأت خواهد داد که در راه آمدن مسیحین حق آنقدر آدم درواهد کثرت که تا اطمینان مبارک استین خون خواهد گرفت و مثل همیشه اسلام را روی سر او و قصبه های سوخته بنا خواهد گذاشت .

شیطان تخمه حرام ، مگر بیادت رفتی بر آدم را دلف میبلرکد گریه آسمان مسلمانان بودولی برای یک خدمت غیر مستقیم به جهان اسلام یعنی محو زنا و بیوه مجسوم فی الارض میلیون نفر از ما را بیوه مجسوم فی الارض را به گور آدم سوزی بسپار دود بعد از آن هم خنک منی المصل راه بیندازد ، قطب زاده ، سخطی شده طوما ها و از خرابیها ، زخمی ها و اسرای این جنگ برای تسکین خاطر طوما هم کرده بود که جزایات آن در نظرم نیست ، معتقد به ظاهر ما نده که این جنگ همین میلیون ها مسیحی بودا فی و مسلمان - از مسیحی قدرتی گرفته تا غلام خدی - را به قبرستان فرستاد ، آواره کرد ، با در زدن آنها بسوا نید ، تو بسین همین یهودیهای مظلوم دیروز امروز بر سر فلسطینی ها چه می آید ، من که نشاء الله مسلمان و بنایب اما زمان و با تاسیس جمهوری اسلامی ایران من مستقیما به عالم اسلام خدمت می کنم ، با این وصف ، کور باطن ، بسین کارنا هم عمل من در راه محمد و خدای محمد جقدر ناقابل بوده است ، همه اش یک میلیون کشته ، ۲ میلیون آواره از وطن ، ۵۰ هزار زخمی ، ۱۵۰ هزار زندانی - آنهم اغلب از منا نقین و محاربین لعنت به تو ای ابلیس که نه انصاف داری و نه مروت و من هنوز از آغاز راه خدا ترنگر فرستادم ، می خواهی از حسادت بترکی !

شیطان بدبخت ! تو هنوز آنقدر ابله هستی که خیال می کنی این ویرانیها ، خونریزیها ، شقاوتها و فلاتکها تنها با طردین مذهب است . و الله با آنها اینجا مساله قدرت و مال و منال در میان است . خیالت می رسد اگر همین فردا آن تخمک بسرمحمد را با آن غی بدبخت اولیگما با هر کدام از مخالفان رنگارنگ ما کدر خارج می گویند کلبا سورا ، به ایران برگردند چه خواهند کرد ؟ به ولای می رسد صرف نظرا زنده اند که شکاری از افراد و تیرورها که ما چار چینی مو طایبان هستیم - هر کدام کسان که بر خر بر اسوا رو شده اند کشته بسته خون حسادت ، شیطان ! بیخودم دست منم زنم ، مساله وجود تو در بین انبیا و شریکست ، شروت خود شرتا ، بددترت است ، شروت است که حرص سینه آدمیزاد را به جوش و خروش می آید ، ارد و به هر کاری رو دادش می کند ، تنبها فرق ما با دیگران این است که ما بسین دورا در راه خدا ، اسلام و محمد و می خواهیم و آنها برای خودشان ، البته ما گفته ایم ، و تو چرا زاده هم بدت با شد ، ایم اسلام می خوند ، با نیست ، ما بیخود طبقه روحانی و بازاریها و تاجران رو با کشتندگان زمین که مومن و خدا ترس نباشند ، گوشه گشته ایم ، مگر قرآن کریم فرموده است : ای که حق سبحان تعالی فرموده است : بهترین نعمت برای منجین است .

شیطان ! تو مثل اینک که خیال

بودی که قتل عام کفار و ویرانگری انبیه کفر همه از اینکارات آن قاصد عظیم الشان است . تخم حیف ، تا خنجا گذشته ها و افرا موش کرده ای که در تاریخ در انجام این قبیل تنبهاات رشاد کشته - و استقرار دین و مذهب من هرگز تنبها نبوده ام و نخواهم بود ، حتی قبل از اسلام انبوسفریان که عادل که رسول خدا با افتخار فرموده که من در زمان ملک عادل متولد شدم ، ده هزار و بزودی را یکجا زنده بگو کرد ، مگر بیادت رفتی که رسول خدا چگونه با شمشیر امیر المومنین نسل یهودیها قریطه را برکنند و لشکر بیان اسلام در نزدیکی تنبها و در عرض یک روز صد هزار نفر را برای ارتداد تیغ کند زانید . وقتی که بر فراز هند در قصبه نول لوما خودت را انقلاب را می دیدم ، همین یهودیها که زخمی که ما لدم از آزادی و اسلام حقیقی می زدند - همه اش در گوش ما زمزمه می کرد که



وقتی آن شد غضب الهی شعله بگشاد ذات عدل تن پرورش هیچ تفا وتی بسین گنا هگا رو بسینا هج با بل نمیشود ، چا نوران می گناهند ، پرندگان می گناهند ، ما می ان در بیای گناهند ، اطفال شیر خوا رسی گنا هغه ، خیلی از زنها و مردها دخترک ها و بوسرگها می گنا هغه ، ولی آنش که گرفت تر و خشک با هم می سوزند ، وقتی ذات اقدس خویرزی و بدبختی را تقدیر فرمود ، حال اینک این کار توسط چه کسی صورت بگیرد برای خدای عالمین علی السویه است . دیروز این ما موریت به دیگری و گذا رده بود ، امروز من مجری احکام الهی هستم ، مگر چرا مزاده یاد د رفتی که من عوام الناس ، مضموما توده های بی ملیومی مومنین - از تشیع گرفته تا سنیسن تا اقلیتها ای مذهبی و قومی حتی چنما ها - با وجدت کلمه تار - یعنی و با گنگ ! کلمه کبر - خمینی رهبر و حجت مبرا برسرا کار آوردند ، در عودات تاریخی که ملت استحقاق قیادت مبرا پیدا کرده بود ، خداوند مبرا برسرا ش سوار کرد . ملعون ، خطاب به من نوشته

می گوید خمینی سخت کبره ، فلان و بسپان است . استغفر الله که اینها همه حکم الهی است ، در برابر آن کسی که طاعت و عبادت حق تعالی را باجی نیاورد ، خدا و ندتتیا رک تعالی - که رحمن و الرحیم می گویندش - خود جبار جباران است . هر وقت ذات اقدس مملحت بداند دشمنان دشمن - از زن و مرد و سپردخت ، حتی چهجای می شود ، تنادق - را می کشد ، منله می کند و به قبرستان می فرستد . تمیما - چرنگدان و پرندگان و خزندگان درندگان را غرقه در خون می فرماید .

یادداشت ضمیمه :
از خمینی به خدا
بسمه تعالی
بسم الله القاصم الجبارین - قل اعوذ برب القادار من شر وسواس الخناس
با پروردگارا ! بقول امام زین العابدین بسپان سلام الله علیها ، من عید ذلیل ضعیف بی - مقدرا را بسپش ، شب گذشته شیطان رجیم و وقتی بنده خواب پیش از نماز بودم ، نمی خدا بنظور با وجود این همه باسد اولشکر حزب الله مواعث جورا جور سوخ می کشنده کلمه ما در حما را تو طوما ریگذا شته برای این عسیدی سوخ ، من از این بیابانغمه می خورم که این خناس لعین حتی در رخ خواب با سوخ می کند و از این باسب خوشحالی که خمینی بسپا و توتوا نشسته است قریه علی الله غضب شیطان را جوش آورد ، عقیده این حقیر فقیر سراپا تقصیر بر این است که شاید حسادت شیطان رجیم را بی جواب بگذارد ، ممالک برای اینکه در بریشگاه تو گناه نکرده باشم ، ما به ضمیمه از طریق خودت برای شیطان حرا مزاده می فرستم .
الاحقر زوجه الله الموسوی الخمینی
نامه به شیطان

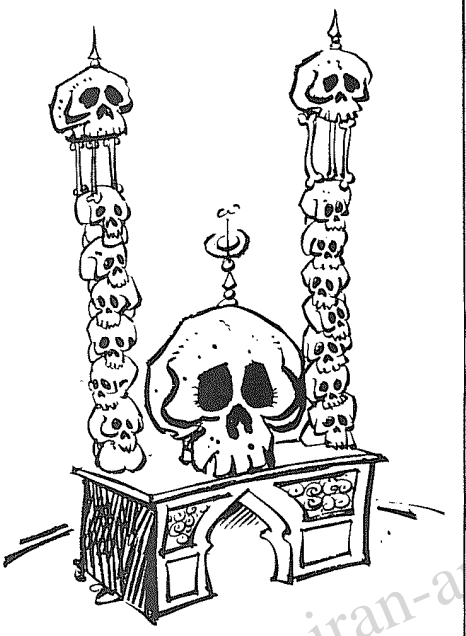
شیطان رجیم - ابلیس لعین :
نسناس ، چطور به خودت جرات دادی و از خشم ما تترسیدی که ماف بیوست کنده سرت را ببیند ز با بسین و بسپا فی چما از زبیر متکای ما طوما ری بگذاری ؟ اگر عرضی داشتی می توانستی بطور غیر مستقیم به حجت اسلام و رستگاری ، غما نهی ، اربدهایی ، موسوی تبریزی محمدی کلبانی یا حتی نقیبه ا بقدر آیت الله منتظری بخوانی نه دهی ، اول از همه این حرف را بکنن تو کله پرکت که بسین من و تو همین وجه مشترکی نبوده و نخواهد بود ، من عبد الله هستم و چرا از اسلام و مکتب تعمیم نمی کنی ، لکن این جوا به رایبه تو چرومه طین و لعنای می نویسم تا تعویذی یا دشمنی دور کردن اجنه و شیاطین و ملائجه و ارواح بیبسته تخمک ! فکر کنی که من به این وسیله می خواهم خود ذلیا لله ایاتو ابلیس لعین را بینه بر سر زار کلمه باشم ، ما حتی اگر با شیطان بزنگ هم را بینه بر سر زار کلمه تو همبسته در تیر و جودا ل خواهیم بود .
از قدرت لایزال من در خواب کردن بناهای فکر خدا و قلع و وضع مناقین و حاکم برین بکار گفت می بود ، فکر بس من و دیگران ایسین جمهوری اسلامی ، صدور انقلاب ، رفع و معطل شدن و زنداقه قانون قاص و تمام آن چیزهایی که خود از آنها آس می برده ای ، به خود نسبت دهم ، هر شنه قمری پیدا



دونامه

برای حزب توده دلت سوخته بیدان
و آکا به اش که حزب توده از خودمان
بود و او وظیفه نبودت ضمیمه
دولت اسلامی درآ مدیون توده ها
سگ کی بودند که علیه ما کودتا
کنند ولی ما که در شرایط کنونی
که خوشبختانه ما طفه از مملکت
رخت بریسته و ما نمیخواهیم مردم
را با محبت مشترکشان پشت سر خود
متحد کنیم، محبوب عدیم کینه
مشترکشان را با زمان دهمیم و
توجه شان را از کمبودها ی دولت
اسلامی منحرف سازیم، ما این کلک
را در خیلی از موارد، مثلا هم در
اشغال لانه جاسوسی آمریکا و هم
در سرکوب حزب توده سوار کردیم-
مخصوصا که مردم مستضعف ما از
سالهای سال از هر دو اینها کینه
دردل داشته اند. البته اول بسم
الله از ریاب حزب توده، شیطان
کوچکتر شوروی، ترس را دشمنیم که
گرچه غلطی نمی توانست بکند ولی
می توانست ریابها اقتصادیش را
با محدود کردن و سیاست اقتصاد اسلام
ضربه بزند. گرچه ما ریابها فرموده
بودیم "اقتصاد مال خره ولی ما
بنا به تجربه هر ساله آخوندی
خودمان در ریاب فتنه بود که دنیای
امروز چه در فتنش و چه در غیش-
با اقتصاد دینا فقا اقتصاد دی حرکت
می کند و سیاست نه شرقی نه غربی"
ما در حقیقت وقتی که منافع اسلام
و دولت اسلامی اقتضای کند هم
شرقی هست و راهی فریبی یک چیزی
که هم شود هم نشود مثل مرغ گرد.
ابلیس ملعون، بیخود به ما
پیله مکن، هموزما را نشانم ختای،
ما وقتی که منافع مملکت اسلامی
که خدا ما را در این قرار داده -
ایجاب کند، ایفای کردن خودمانها
هم ای بی نادیم، برگردانم و فتنه
که حضرت رسول الله صوا الله
و علیه و سلم چه روزگار عمویین
ای لبت آورد و امیرالمومنین
علی علیه السلام گذاش تا داغ روی
دست برادرش عقیل گذاشت؟
عمر بن خطاب یسر خودش را سنگ
با را زنگرد؟ تو بپشتر از مذهب می دانی
که سرم مرحوم حاج آقا محمد طاب
نرا و چطور در راه آقا مشیر می زد،
ولی امروز میسود بر زندانیهای
اسلامی میسود، حجه الاسلام محمدی
گیلابی و آیت الله فلاحی را باندیدی
که چطور به یسار و بیار در راه خود
رحم بگردند؟ اینها لازمه حفظ و
نگهداری قدرت است، لیکن ما
طبقه روحانی های خاک و گلستان طور
دیگری سرشته شد، یک عمر
ما را جدم ما را سردن مثل سربز
ما و به بی محبتی از دهای حضرت
موسی، مظلوم مثل بقرت اسماعیل
ومحور مثل حضرت عیسی کرده
است. الحمد للہ که قرین کریم
نیز دست ما را زگذاشته و ایامه
جورا خوبی ارا ناخ و منسوخ آورده
که با آخوندی هر عملی که به نفع اسلام
و روحانیت باشد توجیه کنیم.
تفسیر همه که الحمد للہ به کمک ما
آمده است، در راه خدا وین سبیل
الله را که روی او است و این گفته
خدا و رسول خدا است امیرالمومنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام
و ملاح ابوی در جنگ هابارها

اعلام کردند که آب را بر روی مردم
شهرها نمی بندند و به غیر نظامیان
کاری ندارند. لیکن حتی آن
سزگواران و وقتی مملکت جنگی
اقتضای می کرد، از این کار سرباز
نمی بندند، ما هم بارها گفته ایم که
جنا یا ت صدا ما کرا را سربازان
شهرهای مسکونی و کوئیدن هدف
های غیر نظامی تلافی نخواهیم
کرد. و این وظیفه مکشفاست لیکن
وقتی ملاح لشکر اسلام در میان سیده
است، هم شهرهای عراق را بمباران
کرده ایم و هم تا سیسات غیر نظامی
آنها ما حتی با خاگردین خدا از
کشتن سرا و زخمیان جنگی نیز
دریغ نکرده ایم.
"منطق شیطان ی" اینقدر از
سروکار من فقط با مناطق الهی است
که با منطق زمینی و علم روزی
در در نمی آید و تو گفتی اسم آن
را "خوارات" می گذاری، در مورد
جنگ پرسیده بودی، اگر تو ما در
بنظا حقه ای در کارت نباشد چه
شده و وقتی نبوت به ما رسید
خلاف همان منطق شیطان خودت
عمل می کنی؟! از زمان حضرت
آدم علیه السلام تا اوله الله تومهمه
جنگ راه انداخته ای و برای ادامه شان
جنگ خودت راه یافته کرده ای، نکند
شیطان توهم را جنگی که هنوز چهار
ساله شده، هخته شده باشی؟ ولی
بدان و آکا به اش که منطق مسلمین
اساس منطق شیطان ترا زبرو
می کند. مگر یا بد رفتگی که مکتبهای
طبیعی بیش از ۲۰ سال طول کشید؟
جنگ گریانه قدس را که چه بشرفت
ما بطرف از جوق و حوش جزیره
مجنون فراتر برشته - انشاء الله
ملعون، برای آفت جنگ هم
سینه جاک مده. جنگ هنوز در
مجموع خودش به نفع ما است و ما هر
وقت بخواهیم می توانیم آنرا خاتمه
بدهیم. در مورد این جنگ ممکن
است مثل جنگ بین الملل اول
همه را انقلاب سوسیالیستی ختم شود
به دروست درت را قول بزن، دروست
است که این جنگ توی روسیه
کاری کرده نشاید بکنند ولی
دیدگی که در مملکت زما نیاردم
هیچ طرا به قدرت رسانید. تو گویا
هنوز مملکت ایران را نشانم ختای؟
تا زه اگر این جنگ تبدیل به جنگ
سویین الملل شد: دشمنو - به تخم
راست اسب حضرت عیسی! دنیا
را دید طرف کفر می رود، بگذارد
شود. بشارت فروری زمین کرده
ایند. خداوند به نیت ما و ارباب
رسمیت شما دشمنی کرده و اطمینان
نکنند احتیاج نی دارد.
در مورد اطفال ۹ تا ۱۵ ساله
هم ای بیوشی خود اباعبدالله
سپهری درس می گیریم که طفل شیر
خوره اش حضرت علی رضی الله
عنه در محرابی نیوا برادرزاده
۱۲ ساله مدعزیزش حضرت قاسم را در
و ما سگکی به رود روزی با گکار
فرستاد. به هوای ۹ تا ۱۵ ساله در
ایران مهر، تشجیه تلقیات شهید
بر روح علمای دین داد و وظیفه وارد
سپه شده اند و ما هم تار برای
جبهه ای لشکر و همگی آدامه سنت
سپه شاد لایه داریم. امروز الحمد
الله که طرا ها با اطمینان شرق
و غرب روی اسلحهها را ساخته اند
که یک بجه هم می توانند با شادان
یک دکمه ترا بکار بیاورند.



طرح پیشنهادی "دی" هنگر "برای مقبره امامت"

خواهش می شود، برادر کوچک و
کودن ما ممرقذای در پلی مدت
۱۴ سال است که ظاهرا برای شیطان
بزرگ شاخ و شانه می کشد ولی در
عین حال نفوذ کمپانیهای نفتی
آمریکایی را در کشورش تریسلیتی
رمدی کند، در اینجا هم، خدا قسم
منفعت اسلام در میان است.
و اما ای خناس جنسی، در
قسمت دیگری از نامهات نوشته
بودی که برای ایران حزب الهی ما
انرژی شان را "صرف خرده کاری"
مثل شلاق زدنیا و خا نه گردیهای
الکی و جلوه گری از خندین مردم
و سوق زدن ما شنیه می کنند، به
قدرت کار در مانا قسم که اینها
خرده کاری نیستند بلکه بخشی از
سیاست کلی ما محسوب می شود
موردا بجا دترس و وحشت از خدا و
روح خدا درین توده های مستضعف
سرمزواران کار زسی ما از فلاح
کرده و از اقدامات شیطان باز
دارد.
گفته بودی از اینکه من بشرم
انفوس می خوری و از اینکه فانی
هستم می ترسی، اولاً! شیطان الهی
چه کسی به تو گفت که من بشرم، من
تجدد الله غیبی هستم و آنچه بشر
است تنفر دارم. درین از این شیطان
که ما را از رسیدن به ملکوت الهی
سرمزواران کار فرومانا فق و محارب
خون و شیره حیاتی خود را می نوشم
و خیالت تحت با شد حالا حالا
ص ۱۷

اینکه در آینده چه کسی می ماند
که لشکر حزب الله را تشکیل دهد؟
ملعون! تو فکر می کنی ما برای هیچ
بوج و زبنا و ظلال و روحا نیون را
به چه نمی فرستیم؟ خیال می کنی
زنها با حجاب اسلامی و معصومان
عبا وردا و نملین نمی توانند بچکنند؟
ما با نبوغ اسلامی خود کشف کرده ایم
که زن عامل اصلی باروری و مبر
افتاد و تخم و ترنگ است، ما پس
کدام را زعلما ی دین توصیه کرده ایم
که از ن عقده و بر تعداد صیغه
که بخوا هندگی بر تعداد کردستان
کفر زده هم بر تعداد از نربان محابین
که بخوا هنده عنوان اسپر حرمی
به تصرف در آورند، به ما نیز تبیین
انشاء الله تعالی مثل اسلام و گوینده
للا اله الا الله و سیرا ز لشکر حزب
الله در زمین بی نشود.
شیطان در زمین سگ، ما را
اینقدر از شیطان بزرگ ترسانان
آمریکا هیچ غلطی نکرده، ما با
و عده های که در جریان است، تمام
شیطان بزرگ دادیم دست از حجابیت
آورا فریب ندیده است از حجابیت
و معدما را فراد. آبانها کتون غفکی
بیشتر از ما در منظره است - گروه نیت
ما در دست سرخلاف آن است - تا کتون
برای شیطان بزرگ کار کرده است
و مگر فرموده شده است که از اعمال
سپه نیت؟ اطمینان دارم که
شیطان بزرگ بخش ما و شما را
رنگا رنگ ما را با نیت می گرد. آخر
از قدیم و ندیم گفته اند فلخت توی

کادته در جنگل مازندران

اثری تازه از "م. نارضا"

-۳-

موقوفه داری شیخ

هفته‌ی بی‌زبوسه‌ی برابون گذشت
ده‌کده‌ی برگشت ازین سرگذشت
خا‌صه‌کده‌ی با غچه‌ی خود قصه‌ی داشت
ده‌کده‌ی پینیا نی‌ی زان غمه‌ی داشت
با غچه‌ی "احیدر" "یا بجا دکرد
"ا رث پدر" "بودکده‌ی آبا دکرد
چندرکت گفت به‌ی او کده‌ی
بگذر ازین مشغله‌ی فتنه‌ی
دا نهمر چندکده‌ی این یا دکار
مانده‌ی "ا رث ز ایل و تیار"
لیک پدرهای تو هم مثل تو
بود همه‌ی هستی آنها گرو

بیروچوان، هرکس و از زهره
بیودچوما تا نخورا ارباب ده
طفلی من، بیود زمین شما
مرتگ‌کار وان وزمین چرا
تا زه‌تو حال لاشه‌ی بی گرم‌کار
تا یکشی دور زمین را حمار
لیک به‌ده، هرچه‌ی زمین خداست
ما لک قانونی، ارباب ما است

روی زمین خا‌نه‌ی اگرسا ختی
"مال" تو تا خا‌نه‌ی نپردا ختی
"مال" تو "ما فقط اعیان تست
"عرصه‌ی ارباب" "نه‌ی زان تست
مرتعدیت را با باغ چه؟
باغ بیود مختصر ارباب ده

تا زه‌اگردا ری فکری چنین
با پیدا ارباب با بخوای زمین
تا مبه‌ده خدمت ارباب زود
تا ندھی‌ای ده مستان سرود
دا دچو ارباب به‌توانن کار
هرچه‌کده‌ی او گفت بگاری، بکار
لیک کنی‌یشه‌ی چودر زبیر خاک
دا ردا ارباب بدر آن اشتراک

چون سن تلخش نکرا رشد
طعنه‌ی او بی‌دوبسیا رشد
"احیدر" خندیده‌کده‌ی ای کده‌ی
لغت مده‌ی اینهمه‌ی طعنه‌ی
پینا بکش بیرون اگوش تو
کام زگرم من، نه‌ی رعیت، "دخو

دا ناما بیدنرز چون وچرا
"مال کنی" نیست زمین خدا
آتکسه‌ی رسنه‌ی به‌ی ارباب ده
ا رث مرا سیز به‌ی من و انهاد
مرتعد نیز که آتکسورا است
ملک نشا عیا ست که بی‌جفت بیست

اوست که از زحمت ما می‌چرد
حاصل ما را به‌جفا می‌برد

درده‌ی گرم نوم، کار نیست
جنگل - آگر نیستم - الوار نیست

کامیون و پولدور ازین بجوش
بی‌من‌کارا مبابین و ترا کتور خموش

روزی ارباب با ز دست من است
لیکن با هر که چون من - دشمن است

هست چو محتاج من ارباب تو
نیست چنین لاف زدن با تو

بسته‌ی چودیده‌ست ره مگرو فن
کرده‌ی تورا قا‌بج و جدان من

حق من است این و پینش هم کس
با غچه‌ی ما زم‌ان را بیس

حال که گفستی توزه‌ی عوا سخن
منتظرم هر چه‌ی که خوا‌هی بکن

در بی‌این کشمش گفت وگو
آنچه‌ی نهان بود، همه‌ی گشت وگو

مردم ده، دادند نجا کشان
ازستم ما لک مده‌ی نشان

طوری، این صحنه‌ی گفت و شنید
پرده‌ی "ارباب با رعیت" درید،

کز همه‌ی سو، بروز دگر کرد خدا
بود گرفتار رسول و چرا

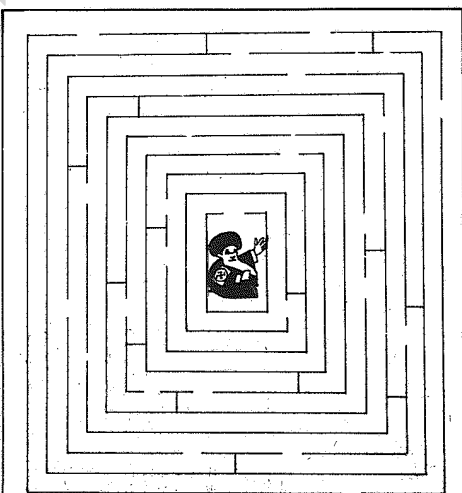
مردم، بگا‌شته‌ی یاد حوالشان
"احیدر" شد قله‌ی "ما لشان

کار که در ده‌کده‌ی با لاکرفت
"حاجولی" ما ندا زان در شگفت

شا مگهی کرد به‌تیران سفر
تا هدا‌ی وضع به‌ی ما لک خبر

آن شب، در خلوت با کده‌ی
ماندنشان، ما لک‌ار گفته‌ی

روزگارشده‌ی افسر انا‌ی رمی
آمد درده‌ی به‌ی زبان آوری



گفت: بشنیدم ده‌ی غای شده
با به‌سرمذهب و قا‌نون زده

بی‌وطن خاشی از راه دور
آ‌ده‌ی بنجا بی‌ی تحریک وشور

مشت خری هم‌که‌ی شما بوده‌ی
لب به‌ی "شکر خوردن" آ‌لوده‌ی

خاشن را زود بگو بیدکست
تا کشمش پیش شما سر به‌ی نیست

بعد، بپندم‌تو نان را به‌ی چوب
تا دمدا زجا‌نمب جنگل غروب"

افسردا‌ی نام بی‌ی داد کرد
با به‌ی زمین کوفت و فربیا دکرد

لیک کسی ورا با سخ نکفت
کشت ده‌تفا همه‌ی از نیم جفت

"حاج‌آقا" خرچون خبک با د
کا غلی آ‌هسته‌ی به‌ی دستت نهاد

افسر، زگوشه‌ی چشم‌سپاه،
کرد پیرا زخم به‌ی کا غذا‌گا

بعد، فرستاد دوزا‌ی نام را
حیدر را در وسط آن دوتا

دا دزد: "ای دزد پدیر سوخته‌ی
پس تویی‌ی تا خاشن سر سوخته‌ی!

با لگدو مشت کشیدش با خاک
مشت بگو بید به‌ی قصل‌لاک."

"حیدر" فرید: "ا‌ها نت چرا؟
تهمت دزدی و خیا‌نت چرا؟"

دا دگشیدا‌ی افسر: "ما در فلان
خر خودتی، برو به‌ی بیخود نخوا‌ن"

"حیدر" در حلقه‌ی او ندا رما
کیسه‌ی بسو کشید، با ز خود را

مشت ولگد آ‌نقد را ورا دزدند
تا به‌ی زمین افتاد "حمال بنده"

وضع سرو بی‌ی کرم‌خوین او
برده‌ی ده‌ی راه در گم‌خوین

بعد، به‌ی یک فرمان، زاندا ما
لاشه‌ی "حیدر" را دادند جا،

در کا میونی که سوارش شدند
رفتند از راهی که آمدند،

ترس ز خود رد لیا جا گرفت
با س و پیریشا نی‌ی، ده‌ی را گرفت

ده، به‌ی زان، ز نو خاموش شد
شکوه‌ی زان ارباب با فراموش شد

گا‌هی ز "حیدر" با ترس و شرم
بود سخن، لیکن پینان و نرم

تا که سرا‌ی نام، بی‌ی از زه‌تبی
"حیدر" برگشت به‌ی ده، خسته‌ی بی

مردم ده، با پین سرها همه
حیدر، با لاسرو بی‌ی و همه

کم‌کم، مردم همه‌ی گرد آمدند
دور ویر حیدر "خسبر شدند"

گفت به‌ی آنجا که چها دیده‌ی بود
بند کجا بود و چگونه‌ی گشود

حمله‌ی او ندا رما به‌ی ده‌کده
بود ز سرچشمه‌ی ارباب ده

تا که رسیدند به‌ی انا‌ی رمی
رفت به‌ی به‌ی راهی و شد بی‌ی تری

بند که مدد می‌ی، به‌ی پودا فیت
شا‌ی کشده‌ی، پینش و کیشن شتا‌ی فیت

مرتج و دوسه‌ی شبت دا‌ی شد
محکم‌با بی‌ی دجریان می‌ی گدا‌ی شد

به‌ی دنبا‌ی بسما را نه‌ی اخیر شهرهای ایران به‌ی وسیله‌ی هوا به‌ی پیمانهای
متجا وزین عراقی، اما ما منت از ترس جان نش قصه‌ی ده‌ی جسا‌ران را
ترک کند، ولی به‌ی ملاحظات ایمنی، راه خروج ورا چنان بی‌ی چسبده
راست کرده‌ی تا که کسی نتواند انا‌ی رمی را پیدا کند، به‌ی خاطر اسلام عزیز
دا‌ی خروج ما مرا نشا‌ی بدهید و به‌ی ضربه‌ی شلاق جا بیزه بگیرد.

حالاً ز ما لک و زانم را درمی
با زنده دوسه دیگری

با همه حبله آریا بده
با غشاش دیگر تضمین شده

مرغ دهه نینوا اگر اهل ده
عزم کنند، نیست دگر مساله.

دهکده از زمین او شاد شد
از تنب شرمندگی زانم دادند

با زنگه و سیه، بی‌قال و قیل
مرغ می‌بود که گیر دو کلیل

زود ترا ز نقشه آریا بده
بیشتر از ننگه ره می‌سپرد

ما ه فک، روزمه می‌گذرد
صبح‌گهی، چهره جنگل کیود

ما نده ز تنهایی بی‌خود در عجب
بی‌خبر از نقشه پنهان شب

– بود همیشه پسر که خدا
همراه او، در همه کارها

لیکن امروز از یوان خویش
گفت به حیدر که: "پرو، غیبر پیوست."

عجب ز پیوستنم پیشه گذشت
و از شیب گمر دره گذشت

تا که لغزان شد و شنا بدید
آزشی از دره زبانه کشید

حیدر بردرده، تا دره سوخت
و ز شرارتش او دره سوخت

شب شد و روز آمد و ما من کشید
لیک دگر "حیدر" را کسی ندید

باز ای و اندامی و کدها
بست همان ساعت پرورنده را

داد به جا بناخته سه اشام
سرفت ویدمستی سودای خام

گشت گزارش که تما دف نبود
خودگشی فردی دیوانه بود

بعد که افتاد از آب آسپ
ماند بی مساله بی‌جواب

چاله – آنجا که تما دف نمود
از پس آن چاله دهنه – یک چاله بود

چاله – داد می‌کمین می‌پنهند
پوششی ز شاخه آن می‌دهند

چاله – بیکینه، که سه تا کنده بود
پوشش آنها ز خس آکنده بود

عجب که از چاله اول گذشت
در تله دوم، او رونه گشت

بود یقین، کان تله، هر با سرسب
تعبیه گشته است همان نیمشب

ورنه در آن چاله ده گشت و کار
نه تله بی‌پودونه جای شکار

رفت برین چادش بیفته‌ها
رفت ز خاطر، همه، رفته‌ها

ضبط شد اموال "حیدر" جدا
گشت زنتی کارگر کرد خدا

مالک ده، تا که چون برق ویاد
مرغ ده را همگی شبت داد

نوبت پرورنده "حیدر" رسید
تا که اندک زبا غوغا قطع آمد،

زنگس را "گا و سرا" خانه شد –
دهکده از وارث بیگانه نهد.

وارث پرورنده چو شادامکان
دوسه به باب مروزما ن

دیگرا زبا غچه حرفی نبود
"زنگس" هم بی‌خبر از قسه بود.

اکتون آریا به هر سو داد
با غچه را و عده به "تشیخ" داد

بود ازین بخش هر جا سخن
هر سخنی بود، بجز سوه ظن

شکر خدا، شیخ عجب خوب کاشت
تا میده از راه، زن و باغ داشت

"حیدر" از گزخته و نا کام مرد
لیک اجاقش را با خود ببرد

حاصل او در دید مرد خدا ست
"شیخ تقی" حافظ این جوجه‌ها ست

شا باید از برکت انفاق شیخ
گردد، آریا به هم، از یان شیخ،

نیت و اعمال دگرگون کند
ظلم و ستم از سر برین کند

و ز اثر صحبت او کدخدا
قطع کند پستی اندیشه را

"حاج قلی" کمتر از حرص پول
بنزد بر مرد رعیت نزل

شیخ، بی‌رویه به هر خا نه رفت
صحبت آریا غچه و خا نه رفت

تا که سرا نجام، پس از هفتگی
آمد از آریا به اوسته بی

کرده در آن وقف دو مکتار باغ
تولیت شیخ بر آن چون چراغ

دخل و تصرف که بداند سزا ست
بی‌نظر و آفت، او را روا ست

چز که کند و آفت، بروی نیاز
شرط شیبستی، بهر نام ز.

شیخ، ازین نام همه بر با ز کرد
در فلک چارم، پرواز کرد

داد دیده، هر کس، هر جا، صلا
تا دهه نهم، بیخا هم،

گفت: بیبا بید که دین تازه شد
وقت ملادادن و آواز شد.

با غچه را داد صفا صبح زود
جمعه شنبی، با غچه را در کوشد

جمع شدند، همه جا اهل ده
شیخ به منبر رفت با حوصله

کرده دعا اول، آریا را
بعد یکا یک همه آحاب را

گفت بخوا ندیسر کدخدا
دستخط رسمی موقوفه را

گفت سپس: "با غچه وقف خدا ست
تولیت با غچه بر من روا ست

در طرف قبله – این باغ، باز
هست مصلی و مقام نماز

فرض بود – نص کتاب مبین –
سا ختن مسجد، هر مومنین

با به مسجد نه ستون بنا ست
استن دین است و ستون خدا ست.

داد از دا ز گوشه جندین مدا
"مساله، مساله، شیخنا!"

گفت: "بگو بید، اولی یک به یک
تا نکشد کار شما را به شک

"پنجه علی" گفت: "تو با هر نماز
برسی از قصبی و از غقب باز

نیست چودر غصبی، با جز نماز
هست چسان در غصب، مسجدیجا ز؟

گر نشنیدی تو ازین قسه هیچ
با ز بگویم من وزان سر میج

با غچه غصبی را وقف نیست
مال بتیم است، شریعت یکی است

وقف زمانیا ست که مال حلال
عرضه کند صاحب مال و منال

مال کسی را نشود وقف کرد
آن هم مالی که بود پر زرد.

شیخ، یکی سرفه و که که نمود
تا که درین باره تفوه نمود

گفت: "بلی، امر دقتی است آری
با ید با ریک شاد ز روی دین
حاجی رباب، که مرخصی است
دامن او پاک ازین شبهه‌ها ست
حاجی دیگر که بود کدخدا
نیز بود مومن داد نام دعا
حاجی سوم هم "حاجی قلی" است
اشهد با لکه، چون متقی است
از طرفی، غقب که در شرع هست
حد و حدودش بود و جفت و بست
غقب اگر چند که کار بد نیست
خلع یداً ز کار غصب نیست

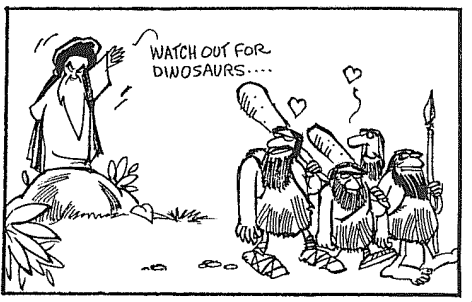
گر چه سخنها م جوابا ست
لیک بگویم به شما حرف راست
بر من، چون نکته دقیق است و کم،
می‌برمش خدمت آیات قم
تا نشود حجت بر من تمام
من نکندم تولیتی، و الاسلام!
مجلس آنگونه به آخر رسید
حاجی شیخ آزان تا آمد
کرده مان مجلس، سینه فراز
تا که بریزند جماعتی از
مسجد، در غصبی مال بتیم،
فرق نمی‌کرد و با در جیم
اصل همین بود که مسجد بود
شیخ در آن، شیخ جماعت شود

او که به آریا بان پیوسته بود
بیشتر از زقا عده، او بسته بود
اما با مردم، تکلیف چیست؟
خامه که با آنها با بست زیست.
خوب نگه کرد در آستین
تحفه چه داد ردهجت اهل دین
کرد تبسم که بود چله پر،
خواب کند، هر جا خواب شد، شتر.
بست در باغچه و با ادا
کشتن روان جانب "دولتسرا"
باتی دارد

کمک مالی به آهنگر
وظیفه همیشگی
شماست!

IMAM

BY: A.SAM



داستان‌های یاروسلاو هاشک

ترجمه منوچهر محجوبی



ماجرای عاشقانه آقای درویپلک

طبیعی جنبی در جهان وجود دارد که نفس بی تفاوت فریب خوردگان را به شما پیش می‌گذرانند. اینها، آدم‌های مستند که محکوم اندمه‌گونه‌ها یا سایر آنجسره‌ها هستند. هتنگ می‌کوی و او این گونه موجودات عجیب یا جنس مخالف مطرح‌تلا، نجیب‌الیا، جنین می‌ماند که زنده‌ساقط علاقه به فریب جنین مردان جنیبی هستند، او این تلخ‌ترین سرخوردگی‌های عشقی رنج می‌برد. آ ز این دست است درویپلک، که همواره آماده است تا برای دوستش روز ف مانخ (Josef Mach) بکشد و بگردد که چه هم‌عشق بسا برده‌شانی نمی‌آورد.

عاشق دخترکی روس را می‌خواهد و چله‌ساده به نام "باروسکا" (Baruska)، بی‌بختند که ستوران شمع "بود و هتنگا می‌کوی به خوشی جرئت داد که به دخترک بگوید دوست دارم و دریا را بی‌بختا برود، با روپکا بی‌خود است:

روپکا کیفی! پرای اچمی‌خواهی مرا بیرون بسیری؟

طرف عشق دو من کشید با مهربانی گفت:

"عشق من، دوتا شورت دوتا بپوش با خودم او دهم مقداری می‌بخدایم، خشتک شورتها و رنج بیبا هتنگا به هر شده، مهربان من، خواهش می‌کنم برآیم دورتر از این، و بعد، دوروبرش را رنگا ه‌کرد و با شرف فریاد زد:

"ببین پرند ه‌ماقدر تشنگ می‌خوانند!

و هر وقت این ماجرا را برای ما تعریف می‌کرد، می‌کشید و می‌گفت:

"آن وقت، می‌دانید به من چه گفت؟ گفت: حیوان رذل او بیست و یک بار توپش که بتو تنه‌شوتها و بپراهنها را توپش بدم، رفت. اصلا! نمی‌توانم بفهمم که وقتی به او بیستبا دگر ما هم به چنگل برویم، پیش خوشش چه فکری کرده بود. پس از این ماجرا، تا مدت‌ها، با سوخ‌ظن به زنها نگاه می‌کردیم، اما بنگه‌ها با خودم که با غیردانا که ما با یک میخانه عاشق او زنده‌ساقط، چون در میخانه او زودا و لخرچی می‌شد، ولی وقتی که جلو لخرچی‌های خود را تجار گرفت، با زوهم عشق به او را متوقف کرد و درویپلک کشف کرد که زنها به یک پول‌سپاه هم‌منشی زنده. به این ترتیب، دورتر جمع‌ت را خط کشید تا زمانی که دخترک شیرین سیمای نه‌داری را، که روزها برای نا‌ها را به شما نگاه‌تشان می‌رفت، بلافاصله کرد. و درویپلک در این باره می‌گفت:

"عجب این است که بسن همه‌تا‌ها می‌شد، چندتا دختر دیگر هم دارد، ولی من فقط آن یکی خوشم می‌آید. او قعا! اتفاق خیلی عجیبی است. اگر چیزی پیش‌نیاید میانه‌تان به بخورد، با یاد یا او غروسی‌کنم!"

ولی سرولکه کسی در این‌میانه پیدا شد، و آن هم دوستش فورستر (Forster) بود، فورستر یک روز به دختری که درویپلک آن همه دوستش داشت، گفت:

"دختر جان، تونبیا بعد با درویپلک غروسی‌کنی، چون خودم عاشق هستم، ولی اگر با من هم نمی‌خواهی زواچ کنی، بهترین کار این است که زخا نه‌فرار کنی، فردای آن روز، درویپلک، تا مدتی با دوشیره و ولیمالک (Vilma) راجش گرفت، یک ساعت بعد، سرولکه آن‌های فورستر پیدا شد و مدتی در آنجا دخترک صحبت کرد، و در طول این گفتگو توضیح داد که اگر از برای به او زواچ درویپلک

داشته باشد، دست به کار در دستری زنده‌ساقط، و لاهنوز جوان است، و تا نیا خود او عاشقتا بس، بنا بر این، اگر همه‌تا نظر که روز پیش به این است، زخا نه‌فرار کنده از همه‌ها، اما چرا خلاص شود، بهترین کار زواچ راجت منافع خودش کرده است. . . او کردیپلک را دل نکند، خوشش درویپلک را به زور داد و خواه‌ه‌کرد که بگذارد و برود و بسجای او، با یکی از خواهشاش عشق‌باز کند. و بعد توصیه کرد که دخترک همان شب فرار کند و شب که با بدنا همه‌ها می‌دروپلک بنویسد و از او بگذرد می‌کند، و آنرا پس کار را از یکد کلباتی تم تقصیرح خواهد بود، و اگر به او بنویسد که دوستش نداشت است، آ بسن دیگر پیش از خودم تقصیرح است.

دست از خرم گفت:

"همه ما ز رخصتی مواظبیم که بی‌بختی نتیجه چه می‌شود. . . آن وقت، او را توی راهرو رها کرد، و درویپلک را جدا زودا و گفت که دوشیره و ولیمالک می‌خواهد دریا راه برتیا همه‌های آنده‌ای او صحبت کند. و به این ترتیب، درویپلک به راه‌فرورفت و خودو نیمه‌ساقط با ولیمالک صحبت کرد و وقتی برگشت، گفت:

"این دختر فوق‌العاده دارد از شادی گریه می‌کند، چون به او و کفتم که آن شب غا‌خبره را سفارش داد، او مگرا آنجا نجان خود کرد، که در کلبه‌ها هم هیچ معطلی نبودم داشت.

پس از این صحبت، تا م‌زدی درویپلک راجش گرفتیم و فورستر نظمی برآ کرد و در آن قسمت، درست است که م‌زدی قدم مهمی به سوی یک زندگی تازه است، اما هیچ‌کس تیبیا به تصور کند که آخرین قدم است، آن‌گاه، درویپلک را م بغل کرد و گفت:

"هر قدر زود که در زندگی بد بینا وری، هیچ‌وقت یادت نرود که من بهترین دوست هستم. همان شب ولیمالک فرار کرد. روز بعد، طبق معمول درویپلک برای نا‌ها را مد، نگاه مشتاقش به دنبال شیرینی بود، علاقه‌اش بود، و صحنه زربین، به چشمش آمد:

توی بار، بعد ولیمالک نشسته بود و لیوا آن‌ها را زواچ می‌کرد، داشت، و وقتی درویپلک را دید، داد زد:

"آقای درویپلک، دارم دیوانه می‌شوم، حرف دیگری برای گفتن به شما ندارم. . . درویپلک که بسیار رجا خورده بود، به نا‌ها خوری رفت و دید که زن همه‌تا‌ها می‌باشمان گریبان و زندلی‌نشته ووارفته است. و زودا شیرخان به هر چند ختر او با چهره‌های آکت‌آلود، سرگرد می‌کشند، بی‌بختند گریانی به سراغ او زد و گفت:

"آقای درویپلک سر بدبخت، ندی‌انید چه اتفاقی افتاده است؟ ولیمالک فرار کرد. درویپلک و مشتزده گفت:

"ولی هنوز شیرینی می‌آید، ای! وقتی که زن همه‌تا‌ها می‌باشمان گریبان، دست‌ها پیش را مهم ما لید و به دخترها گفت:

"خدا خودش پیدا دما برسد. آ‌ق‌ای درویپلک دیوانه‌شده است. . . وسین، درویپلک، م‌دو این‌ها من به سوی درویپلک، م‌دو این‌ها من را که دستخط ولیمالک به او داد، آ‌ق‌ای درویپلک، آ‌ق‌ای درویپلک عزیز من، از اینک شما را دوست ندارم، و فوراً می‌کنم، با شما یک دنیا عذر می‌خواهم، معشوق یک، ولیمالک

و در حالی که انگه روی‌گونه‌های پدر ولیمالک می‌طبلید، درویپلک تا نامه را در جیب خود فرو کرد و نگران گفت:

"ولی آ‌ق‌ا، م‌کبرای من شیرینی نگه‌انداشته‌اید؟" و در همین لحظه، دوشیره بوژنا (Bozha) وارد شد، و در حالی که انگه‌ها پیش به روی سوله‌اش تشنگی که جلودرویپلک می‌گذشت فروپه‌ها ریخت، گفت:

"آقای درویپلک فلک زده، شما همیشه این را دوست داشتید. و به این فکر بایستید که او، مشابه فرار کرد. درویپلک که تا مدتی با نسی از چهره‌اش تشنگی می‌کرد، اما استیای تمام به خوردن سوله‌پرداخت و گفت:

"خدا را مگر می‌ترسیدم که با دتان رفتم یا شد برآیم شیرینی نگه‌انداشته‌اید؟" و همیشه، هر وقت صحبت به اینجا می‌رسد می‌گوید:

"دیگر محال است سوله‌ای به بزرگی سوله‌ها روز بعد از فرمانم تصیب من شود، و واقعاً لذت بخش بود. . ."



مربی ایدئولوژی

کها می شناید گرفتار صحبت های بزرگ شده اندوبه خاک سیاه شسته اند. اما هر وقت رسمیت سفر می شد، منظر می گفت می خوا همد در تهران بماند، دلش برای دعای صرف و نماز زوی مدرسه و صحبت های "مربی تنگ شده است .

.....

یک صبح جمعه هنوز خاموشی آبی تافتا و در اتا قشان خواب بودند ، ومنظر که بعدا ز نما زمیخوابش نبرده بود ، پیش "سکینه" خد متگا رشان به آ شیزخان رفته بود ؛ سکینه که جا در نما زش را به سر کشید و دنیا نا نا از خان به بیرون رفت . منظر هم با او راه افتاد . دکان سنگی خیابان میناز ، در انتهای عباس آباد ، بلوغ بسود . مردم از زن و مرد صف بسته بودند و صفا از نما ز به بیایه ده درو کشیده شده بود ، صف مرد ها از صف زن ها جدا بود . منظر ، کتار سکینه ، توی صف زن های چا در به سرور و سری بسته ای پستاه بود و حرف می زد به سر و لباس خانها نگاه می کرد ، خان نمی بلندی بالا ، جلوسکینه ای پستاه بود ، با چا در نما ز سیاه ، موروش را محکم گرفته بود . شلوار به پا داشت اما جوراب پوشیده بود ، پوشیده های پای او را کفش سرپا می پوشا بود با ناخنهای لاک زده . منظر ، ده من سکینه را کشید تا رنگ لاک ناخن ها را به او نشان داد که چو خوش رنگ است . صلف صومی قبت ، حال آلیا توی دکان نا نوا بی رسیده بودند و سکینه می شمرد ، "یک دو ، سه ، پنج ، ... نه ، ده" تا خانها که نا بگیرند نوشت ما می شود ، "بیرون نا نوا بی ، دوتا جیب ترمز کرد . ما شنای های گشت کاراله" بود ، چند مردوزن از جیب ها بیرون ریختند و صفا زنا نه و مردانه را از اتوی خیابان نا توی دکان دروزند و با دقت همه را اورا نداد ز کردند .

یکبار "خواهران زهرا" با سر و تن سیاه و بیچیده از جلوسکینه و منظر گذشت و بیرونی خانم بلندی بالا را گرفت ، وهمین که چشمش روی زمین به ناخن لاک زده "خانم افتاد ، برق از چمنش برید ، و بسا نفرت دادا کشید ؛ "با من بسا بز" "خانچا هر یک ساعت خانچا در سیاه ، موروش را برین زدو گشت ؛ "خانچا هر یک ساعت ونیمه توی صفا و بسا دوتا نوشت من نزدیک شده ، بچه کوچک را توی خونه نشون دادا کشید و دنبال خون افتاد . "خواهران زهرا" با همان تلخ تکرار کرد ؛ "گفتم بسا ، نادهنت را جرانده ما ، بسا با اون ناخنهای لاک زده . تا خانچا در درسیاه ، بسا جواداد ؛ "مگه خبر رفته که دهن منو جریدی ؟ مملکت ما حب داد ، به قانئون داره ...

هنوز حرفش تمام نشده بود که "خواهر زهرا" از زیر جیب سیاهش چیزی بیرون کشید و دستش را در یک چشم زهر من بالا بگرد و روی جویز خانچا در سیاه ای چرخاند ، خون از صورت خانسیاه به او زرد و یک تکه لکب او ویزا نا شد ، و خانچا در سیاه ، جلوسای منظر ، به زمین خم شد ، و خواهر زهرا قانچه ای یک قدم عقب گذاشت و جمعیت از نگاه کرد ، منظر ، وحشت زده ، فریاد کشید و فرار کرد . "خواهر زهرا" را شناخته بود ، فریاد می کشید و فرار می کرد ، از نا نوا بی ، از خیابان ، از کوچه ، ... تا داخل خانه شد .

.....

تنگ غروب بود ، منظر هنوز بی هوش روی تخت ، کنار مادرش افتاده بود ، و پرکت با لایرش منظر بی دوتا به هوش بسا بد ، منظر نا کسان ، ناله می کرد و ناله می داد ، "آی ، ... زده ، ... بیایه تیسن ، ... می ترسم ، ...

منظر ، خانم و آقای بی تافتا گفت ؛ "به خیر گذشت ، فقط بسا بد هر چه زود تر محیطش را عوض کنیدا همه چیز را عوض کنش ."

.....

یک هفته بعد ، خود منظر در بسا تعریف می کرد که "خواهر زهرا" چه وحشتناک بود ، اون خانچا در سیاه چه نجیب و مظلوم و ، "خواهر زهرا" کسی که ، مربی ایدئولوژی مدرسه آلیا نبود .

منظر ، مربی ایدئولوژی مدرسه آلیا بود ، هنوز از زمردهای ریشووزنهای و سوسریسته می ترسد .

.....

بیمبران سخن آری ، ای بستان قلم و درک که دست بست شما بیارن ز پشت پرده بنی جنساندا چه زود لفظ "اتحاد" را زنگ خود به فروشستید ، ولی چه دیر به خود گفتید که نقش "ما" از کوزیاست به لفظ "ما" رانسیاید . اگر بیایه شما ، حق بود چرا چوموج زمین خورده به بیایه بیوس قارت رفت ؟ اگر کلک شما نا داشت ، چرا چوگا با شما ایگنده زخمیاید ، به با غارت رفت ؟ چه زود ، زهرا ناله میبومد :

نامه دوم

نمی میرم ، اولده ما چه اید ، پنجانب چها ربا ر شوهر کجا می شناید ، من خودم ، من خوشبختی وقت دارم ، تا زهرا که بعد از ۱۳۰ سال پای من از میان رفت ، اگر ملاح و مصلحت خدا باشد ، آب از آب هم تکان نخواد خورد ، نفس ما از همین حال آنکر همه چیز را کرده ایم . ای غزا زیل مکار ! گستاخی را به جانی می رسانی که به من می نویسی ، می ترسم که شما هم مثل حقیر تا ابد لادهره طین و لعن بنی آدم دجا شوید . مثل اینکه تو ما را خرگیزی و زده ای ؟ بگو به بسیم برای خوشنای چه من ای همینجا دارنگه لغمتی با بی ناخنی ؟ و تا کتون کدا میک از شیطان های ریزور دشت به طین و لعن دیگران نا اهمیت دادند ؟ و اما برای من هم میهنیست که کفار و مومنان و مومنان و مومنان خلقها را کفر لغمت کشند ، آله العالیان الله و سلم و حضرت رسول طلی الله علیه و آله و سلم و حضرت ابیالمومنین علیه السلام را هم لغمت می فرسانند ، ولی مطمئن باش تا زمانی که دوز دنیا اسلام را قوی و تشیع راستین ، تا زمانی که مذبح و عرق و تشعب مذهبی وجود دارد ، و مومنین و مومنین و مکتب و مذهب مرا قرین رحمت خود خوانند کرد .

در خاتمه با سلام آن علیه اللعنه و اللعنه ای می رسد که راه من ، راه علی ، من به نقاب و عشا و عین جورا جور تو را حقیقتی نمی نامم . من هر حزب الله و توحلی و حقنی روح خدا در این دنیا ای خاکی مستخف خیال کردی بیخودی است که بمن می گویند روح الله ، ای شیطان ، ابدان و آگاه باش که همان زمانی که به بسا نه سده نگردن آن آدم ، خداوندت را می و دعا ای از زمین کرسی به زیر پا راند ، دیگر در این دنیا طبیعتی برای تو باقی نگذاشت . از تو فقط اسمی بجای ما ندوس ، همه وظایفی که در طومار گمانت نامت خطاب به من برای خودت شمردی ، اراق حق تعالی خود به عیده گفادی ، اگر کسی دانی برسوه را بر ا هم آید ، ۴ سوره را که آل عمران آیة ۱۴ و سوره مقدس نشا ، آیة ۷۸ و دعا ها آیات مشا به را ، سوره های مختلف ، قران مجید بخوان . در خاتمه به توهن دار ، می دهم که اگر خواهی در آینه از این غلط های

اشتراک آهنگ

از این پس ، آهنگر به صورت ما ها تا منتشر شود و همدو وجه اشتراک آن به شرح زیر است :

سویا نسا ، پایلانه ، پونده
ایروپا ، پایلانه ، پونده
امریکا کاتاندا ، ۱۸ دلار
دستچرا ها ، پایلانه ، پونده
سویا اشتراک آهنگر در امریکا
و گانا دا ای نسا .
AHANGAR
2265 WESTWOOD Blv.
256, La. 90064, U.S.A.
وسویا اشتراک آهنگر در امریکا
با نسا .
AHANGAR
C/O BOOKMARKS,
265 SEVEN SISTERS Rd.
LONDON N4, ENGLAND, U.K.
تنگر با بنگرید .
اشتراک برای متقاضیان باقیم
فرستاده می شود و اشتراک خود
و اشتراک دیگران را به نسا
بدرست و به وقتی چا که هر آینه
بسی (به پونده انگلیس) و بسا
و به دستچرا ها و دستچرا های
آهنگر آمریکا نا نا (بمسند)
پونده انگلیس (بمسند) کرده
باشند ، کما این که و در وسیله
با تک می فرستند ، لایحه است
اشتراک می کشی ، فرستوی آن را
بهداگاه برای ما فرست

فالشوش

بود ، آرش همنس را حتی کشید ، آنچه را که چند روز بود می خواست به چا جمع بگوید و با اجازت شما داد ، در یک فالگوش ، حاج عموا از دهان دیگوش کشیده ، بسا یک کلمه کما بیاید . حاج جمعو ، خوشحال بسا آرش گفت ؛

برسم فکر شما شب با شیم ، فردا عید !

"گزارشگری بسا" ز یاد یکنی و یا را از گلبم اولدم در از ترسنا می برادر همه اخلاص رفتنای را می اندازم به حاجت که در نهایت را بکنند ، فقیه الیقندر آیت الله منظری را و می اندازم که مثل موش ترا بخورد ، سه آیت الله خلغای می گویم که مثل گربه دارت بزند . اعوذنا الله من الشیطان الرجیم و الله یعصمان شر او الزلزل بنده ، خاص خدا روح الله الموصو الخمینی شماران شوال الکریم سال ۱۳۵۰

مرا زده که دعا با شم که از زدها ن پروش شوگند ! بسا می رنسیاید . خوش آن در دال آگاهان که نزد کس نبردم تا من خوش آن طنین ترنما من در آسمان شفق خا من روم بسوی بسا رانجا که بسیزه می میدا ز با شم و گرنه ، بسوی بسا ای دوست ! زشوره زار رنسیاید ، و گرنه ، بسوی بسا ای دوست ! زشوره زار رنسیاید تهران - یکشنبه ۲۱ مرداد ماه ۱۳۵۸

بجانب من توجه سازبخت النصرچسپین کرد از او بری بیسم رسیده که از همه مردم بدایبال شبیه تر بود
زهرالریح جزایری

❖ (اسفرزه) ❖

(۱۴) طبعیت آن - سفید آن در درجه سوم سرد و دوم تر (خواص)
مسکن تشنگی و حرادت و ملین طبع و جهت تبهای حاده و غلبان خون و خشونت
سینه و قرحه اعضاء و زجر و دفع بیوسه امعاء حادث از سفزه نافع و ضاد کوبیده
آن با کلاب جهت درد سر و چون بکوبند و بر بدن مالند نرم و فرجه کنند و
لاغری حادث از گرمی را ببرد و کوبیده آن استعمال خوراکی نیست > بدل <
در تلین طبعیت و خشونت سینه و حلق و سرفه بدهانه و در تبهید تخم خرغه
مغزن الادویه

❖ (اعتراض بر طبیب) ❖

(۱۵) یکی از بزرگان را نداع و در درجه سه بدی عارض شد طبیب
امر کرد که بای او را در میان آب گرم گذاشتند مردی حسی در آنجا حاضر بود
بیطیب گفت سر کجا و با کلاب طبیب گفت چون ترا خشمی کردند موی ریش تو
بر بخت خمیه کجا و ریش کجا
زهرالریح جزایری

❖ (اشک چشم محتضر) ❖

(۱۷) در فروع کافی از حضرت صادق «ع» روایت کرده فرمودمؤمن که وقت
مرگ اشک پیشش ظاهر میشود و آن وقتی اشک بغمیر «ص» را مینماید و
مسرور میشود آیا ندیده شخصی را که مینماید محبوبش را و خنده میکند و
چشش باشک مینماید
منتخب التواریخ خراسانی

❖ (اسفند یا سپند) ❖

(۱۸) (طبیعت) در درجه سوم گرم و در درجه دوم خشک «خواص»
لطیف و جالی سینه و شش و معده و ریاح و میوهی و مسمن و مد رشیر و ببول و میضی
و مسهل سوده و چون با نرزد ه شب ما حب عرق النساء مقداریک مثال و تهم
ناگفته آنرا تناول نباید رفع آن علت کرد و مجرب دانسته اند (بخوران)
جهت درد دندان و رفع چشم بدنافع و تعلق آن در پارچه کبود رافع سحر و
چون با تخم کتان و غسل سرشته بان مداومت نمایند جهت رفع نفثی بی
عبدل است گویند انشانیدن آن در دهان باعث فرقت و بخوران مطبل آن اثر
است بدل آن تخم سد اب است
مغزن الادویه

❖ (آرزوی بعضی) ❖

(۲۰) جمعی نزد بریده رفتی بودند و هر بخت چیزی آرزو میکرد بریده
بایشان گفت من هم چیزی آرزو میکنم گفتند آرزوی تو چیست گفت کاش ما
آفریده نمیشدیم و حال که آفریده شدیم کاش نمیردیم و حال که میمیریم کاش
میجوت میشدیم و حال که میجوت میشویم برای قیامت کاش حساب از ما بیخواستند
و هرگاه حساب از ما بیخواهند کاش عذاب نمیکردند و هرگاه ما را عذاب
کنند مغله و هیبت در چشم نبودیم
زهرالریح جزایری

❖ (اوصاف زوجه) ❖

(۲۱) قَالَ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ الْمَرْءَةُ دُونَ الرَّجُلِ فِي
أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ الْبَسْنِ - وَالظُّوْلُ - وَالْأَمَالَ - وَالْحَسَبِ - بَنِي سَزَاوَاتِ
که زن کمتر از مرد باشد در چهار چیز سن و سال - طول وقامت - مال و ثروت
- حسب و شرافت -
کسکول شیخ بهائی ره

❖ (اختراعات) ❖

(۲۲) «اختراع» سلطنت و سلاح ساختن و بارچه ابریشمی و پوست از
سود و سنجاب از گیومرت است
اختراع سکان شکاری و فرش بیر زمین گستردن از هوشنگ نبیره
گیومرت است
اختراع استر و خر بر اسب کشیدن نیز از اوست
اختراع خط فارسی و تاج بر سر نهادن و اقبال و بار بر چهار پا بان
نوندن از طهمورث است



گلزار خنجی
پرتجمه و پویی از کسکول شیخ بهائی علیه الرحمه
تالیف
تجره اسلام حاج سید شمس الخانی یزدی

❖ (التماس دعای امام «ع») ❖

(۲) در مزار بجار از کامل الزیاده از ابی هاشم جعفری روایت کرده که
داخل شدم بر حضرت هادی «ع» در سال آنکه آن بزرگوار تب دار و غلیل بود
فرمود با ابا هاشم بفرست مردی را از دوستان ما که برود بخاطر و دعا کند
بجهت شفای من گفت من بران شدم و حضرت آحضرت و معاقل شدم با علی
ابن هلال نازگشتم آنجا سوزانم فرموده بود و از او خواهش کردم برود
حاضر بجهت دعا نمودن برای آن حضرت گفت سما و طماعه ولیکن من میکوبم
که حضرت هادی افضل است از حاضر و دعای خودشان از برای خود افضل
است از دعای من برای ایشان در حاضر ابی هاشم گفت من بعضرت عرض کردم
آنچه علی بن هلال گفت فرمود بعلی ابن هلال بگو که پیشتر «ص» افضل بود
از خانه کعبه و از حجرالاسود مع ذلك دور خانه طواف میکرد و استلام حجر
مینمود و از برای خداوند بقمهائی است که دوست میدارد و در آن بقمه دعا
شود و اجابت بر فرماید و حاضر از آن گفت منتخب التواریخ خراسانی

❖ (آفران معساریه) ❖

(۳) در تاریخ کوبیده است که معاویه در شکام فروش بیکی از خواص
خود گفت سه گناه بزرگ بر خود میدانم (اول) آنکه در امر خلافت که حق
حضرت امیرالمؤمنین بود طلب کردم و بقلب سلطنت را از او گرفتم (دوم)
آنکه زوجه حضرت امام حسن را (ح) از منم تا او را بر مهر جفا شهید کرد
(سوم) آنکه زوجه دوا بیده خود خرداندم منتخب التواریخ خراسانی

❖ (اختراع مناره) ❖

(۴) ایضا ولید بن عبدالملک مروان مسجد حضرت رسول «ص» را درست
داد در مدینه و مسجد الاقصی را عمارت نمود و وضع منارات از مخترعات او
است و برای هر شش زمین گیری خدای می معین کرد و بجیت هر کوری عصا
کشی معین نمود

❖ (اثر خیال در حال مقاربت) ❖

(۱۶) از حضرت امام رضا «ع» روایت شده که فرمود بخت النصر
بدایبال «ع» گفت من در شبی از خواب بیدار شدم و دیدم که در پیش من
من دو دل بود چون که از خواب بیدار شدم و دیدم که در پیش من دو دل بود
د ایبال گفت پس هرگاه سخا منم از رخا هر طر باور و حواس خود را

اختراع حمام بخولی از سلیمان (ع) است که دیوان فرمود برای او ساختند

اختراع علم موسیقی در عهد ینافوروت حکیم بند آمد

اختراع قناره دوزن منبج و آشام از منویسر است

اختراع بازی نرد از اردشیر بابک است

اختراع تکلم بلفظ عرب از یزید بن عطفان و آن پادشاهی بود از بنی حویر

اختراع تازیانه زدن و دارکنیدن از ضحاک است

﴿ با قلا ﴾

(۴۵) طبیعت آن سرد دخواست و محلل و منضج و سریع الیهضم از منده جهت تنبیه سینه و شش و تقویت آن و تسکین سرفه و تقویت و شہوت نافع است ضاد پوست آن جهت بقی و برک و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش و بوق مجرب در سرد آن و نفخ و قتل دماغ و فساد نهن و ذکات در مصلح آن مقرر نمودن آن و جوشانیدن در آب و دربخش آن آب و پس بخشن بادوغ بادام و دواهای تند مثل سترودارچی و فلفل و میخک و با امثال اینها خوردن است مغزین الاذویه

﴿ بَبُوتِ اُمَّتِهٖ نَسَبُ یَغْمِیْرِ ﴾

(۴۶) در حدیث: صحیح وارد شده است که هارون الرشید بیخست حضرت کاکلم «ع» عرض کرد چرا قبول میکنید که ما عه و خاصه شما را به ینبیر (س) نسبت بدهند و پشما بگویند یا این رسول الله و حال آنکه شما اولاد علی میباشد و ینبیر جد مادری شما است حضرت فرمود اگر ینبیر دخترا خطبه کنه آیا قبول میکنی هارون گفت بلی و فخر میکنم بآن و بر عرق و عجم حضرت فرمود اما من پس ینبیر دخترا خطبه نیکند و من دخترا باوندیم هم احسن است یا موسی و در روایتی حضرت فرمود که زن من بر او حرام است و حَلَالٌ لِّاِبْنِا لَکُم

زهرالریح جزایری

﴿ بلاهت و ابلیه ﴾

(۴۷) شخصی را دیدند که تسبیح در دست داشت و میگفت لایسجان الله لایسجان الله یعنی نه سبحان الله نه سبحان الله باو گفتند چرا چنین میکنی گفت میخواستم سی و سه مرتبه بگویم سهواً چهل بار رکنتم اکنون میخواسته زیادی را برگردانم

زهرالریح جزایری

﴿ بر سیاوشان ﴾

(۴۸) طبیعت آن متدل مایل بکرمی و خشکی (خواس) ملطف و منضج و محلل و منجفب جهت اسهال صغرا و سوداء و بلفم موجود در منده و دامع، و جهت تنبیه و پاک کردن سینه و شش و ضیق النفس و درد سینه و سنگ مثانه و ادرا ببول نمودن نافع است (مضر) سیر زمصلح آن مستکی کل بنفشه (بدل) آن دوا را سیر دره بوزن آن گل بنفشه مغزین الاذویه بخشد بد بردار کز او ادم نرسا نند نه کلی قسمت من شد نه نصیب قسی

مغزین الاذویه

﴿ بقراط حکیم ﴾

(۵۰) بقراط چون فاقش در رسید گفت بگیردیه امپات و مہیات علمرا از من کیکه دارای این سه وصف است عرش ملولانی است خواب او زیاد باشد و طبیعت او با لبت باشد و پوست بدش نرم و تر باشد

﴿ استخاره کردن ﴾

(۲۴) بدانکه علامه مجلسی ره از والد ماجدش نقل کرده که روایت کرده از استادش شیخ بهانی ره که گفت شنیدم از مشایخ که مذاکره میکردند از حضرت قائم (عج) در استخاره با تسبیح آنکه تسبیح را بستند و سه مرتبه ملوات بفرستند بر محد و آل محد صلوات الله علیهم اجمعین و یک قبضه از تسبیح را بگیرند و دو تا دو تا بشرد پس اگر یکی باقی مانده بجا آورد و اگر دو تا باقی مانده بجا نیاورد

﴿ اربعة لاربعة ﴾

(۲۵) از ینبیر اکرام «س» روایت شده که فرمود کراهت نداشته باشید از چهار چیز که آن برای چهار چیز است لاتکرهوا الزکام فانه اما لهن الجنام زشت ندارید زکام شدن را پس بدوستیکه زکام اما ان از مرض جذام و خوره است ولاتکرهوا لله مأمیل فانها اما ان من البرص زشت ندارید و دل و کورک هارا چون اینها ایستی از برین ویسی است ولا تکرهوا الرمذ فانیه اما ان من العقی کراهت نداشته باشد از درد چشم که جلو گیری از کوری است ولا تکرهوا السعال فانه اما ان من الفالج بدتان بیاپه از سرفه که دافع اقلیح شدن است

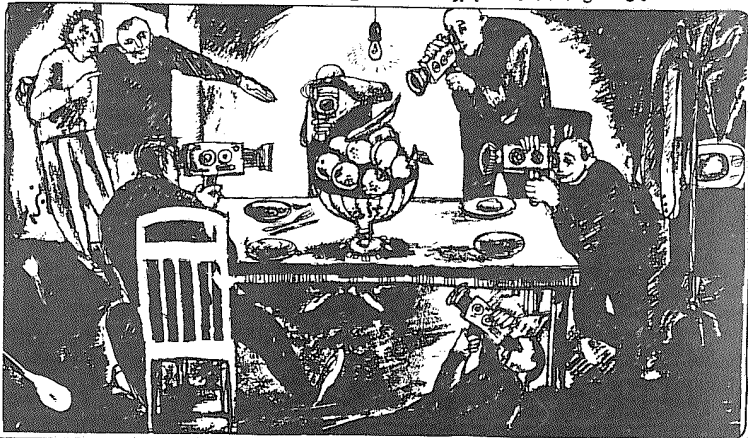
﴿ استماع قرآن ﴾

(۲۶) حضرت امیر (ع) فرمود کسی که یک حرف از کتاب خدا را گوش دهد بدون خواندن بنویسد خدا برایش حسنه و محومیکند از او سینه و بلنه میکند برایش درجه و کسی که قرات نماید بنظر کردن روی قرآن بدون صوت و صدا بنویسد برای او بهر حرفی حسنه و محومیکند از او سینه و بلنه میکند برای او درجه

﴿ انس میت بز اثر ﴾

(۲۸) اسحق بن عمار گوید پرسیدم از حضرت ابوالحسن (ع) که میت میخندد و ملتفت میشود بزران خود که سر قبر او بیاید فرمود آری مادام که بر سر قبر او هست انس دارد با او و خوشحال است پس هر که را بخریزد از قبر او و برود از فران و رفتن او او را وحشت میکند لؤلای الاخبار

﴿ ۵۰ ﴾ طبیعت آن متدل دخواست و منضج و تقوی و دل و دماغ و منده و ... انفراد روح جوانی و نفسانی و مدبر بول و غیر آن قانچر و در بیان اقسام آن مفر ... برای برانگیختن اشتها و حفظ جنین از زحمت شدن می بومی طمان و تقویت کبد و منده و دفع خواصش کلی کردن خوب است و ... آن سده و است مصلح ... مری نمودن آن است مغزین الاذویه



فقه اللغة الجدید

ملاصدقه من مکتب الاسلامیه فی القلم

پوشیده ما تا دگه من باز تحقیق میسوط، در یک حالت آنها بیرون آتکا رشده در فقه اللغة اسلامی، دستهای منافی و ندیده های ملحد، طوطی و هوا روبا نمدسال شمسی یا دشما هی، خرابکا ربهیا کرده اند چنان که دیگر چیزی از اصل و ریشه در لغات و مصطلحات جاری اسلامی نیست و این مصطلحات از زکوه سر جدا افتاده اند. از این رو بر خود فرض دانستیم که کمر به قلم برهیم تا فساد بسند و مودمان را روحا نسیبوا و صیبا و اولیا خوارا هم و به نیکوین معانی اولی و ریشه یی لغات و اصطلاحات و اما مطلقا، آنچه از خواهد در خلاص با عرف و شعر و آزان بیرون کشا شد و بر تفریق خلاق کویا بند. که این کتاب را ما بر سر آواند پند صحیح سی یخن است و هر یخن را سی یخن دیگر که رمز آنهاست اما جدا ند.

چهارم: در معنی و چشم و گوش سنگانی از سرگان عرب که مثلا بعد از فصل آمدند و پیوسته آمدند، نسیبند که هر از او دوست سال سی از هیاتشان قیما ز اهل خمین پیدا خواهد شد. هر که روزی در حافظ خواهد کشید و خط های زندگی آنها را اصلاح خواهد کرد و تا گفته های آنها را خواهد گفت و خون بیرون آنها را به نام آنها خواهد ریخت.

معصیت: مخالفت با خود و ملا که عسا کر اسلامند، در سر و عمل. فساد: مخالفت با خمینی که کمر بسته، اما مان است و رجعت دهنده آنان.

مفسد فی الارض: هر کسی که مدعی است در تاریخ، رجعت نیست و دو قرن است که عیسان خلیق، حکومت جبار خدا را بر زمین باستان داده است و در دوران حکومت مختار رساله آتدم زمین آغا زکشته است. بی بندگی و اسارت.

مثنوی: اما خمینی، که روی قلمز خوبیهای جاری اولی وطن از گرد و پرتوگمن و قمارس و مسلمین و راعرا قراه میروند، دلیر بی نیکنه کردی بز دا ما تقوا پیش نینفشد.

کلید بهشت: آنکه خمینی آبیخته به شیرنگ از گردن نوجوانان آویزد و آنان را به صحرای همین زار و بونه سازد. تا ذرات گوشه استخوان خون الودش را به غرقه های بهشت هدا یث کند.

مکذوب: آنکه ادویای اما مرا در رکاب گذاشت، و با زدن آسرا ن، جمعی منافی بر آتند که هنوز سید مده است و با پیدماری ختم فتنه آخرا من با بیاید.

طب اسلامی

دکتر: در حالیکه به خنده می افتد و خاموش با زمی شود واقعا " که شما در طب اسلامی تا بنفیه هستید. بیمار: و الا برادر من شاگرد مخصوص آغا بوده ام. اینها همه از مدقه سر آغاس. حال اینرا در توهم بنوا لی دی، بیرتا با یک طرفه به قای برده ام شیم.

دکتر: با لایقید، پدیده ای نی و برید چیست؟ بیمار: در اروا قما با پدید دوره کلاس ویدئو لوزیک بیینی. هنوز بید نیستی اسمن هم تلفظ کنی به شما تا مودرسه ها شون جیبا ددا دن؟ و رید نیست و ولیدیه، ولیدم یکی از سرداران بزرگ اسلامه.

دکتر: در حالیکه سی اختیار به خنده افتاده واقعا " که همه اطباء دنیا با یدکه در سرا بر شما لنگ بیندازند شما فقط با ربهیم جیبا نده اید.

بیمار: الحمدا لکه شما خودتون اقرار دارین. طب هم مثل همه هنوز بید نیستی اسمن هم تلفظ کنی به شما تا مودرسه ها شون جیبا ددا دن؟ و رید نیست و ولیدیه، ولیدم یکی از سرداران بزرگ اسلامه.

دکتر: چرا آن بکنی که پیش از تمام کتب عالم بر آن شرح نوشته اند. و بوز، اما مطلقا، آنچه از خواهد در خلاص با عرف و شعر و آزان بیرون کشا شد و بر تفریق خلاق کویا بند. که این کتاب را ما بر سر آواند پند صحیح سی یخن است و هر یخن را سی یخن دیگر که رمز آنهاست اما جدا ند.

بیمار: قفس خشد، وترس از خدا و روح خدا. روح مستضعفین را مفا یی یختد، فخر اغت با لب و بی نیایا زی از مال و منال دنیا به فقها اچاره قاهت می دهد و این هر دو باعث سلامت روانی کل مملکت اسلامی میشه.

دکتر: برای سلامت جسمی آن چه معجون سی ساخته اید؟ بیمار: این دیگر جز آب و سر رطبا است.

دکتر: با ما بچند در حالیکه پتیمی سخن می گوید آخربه سلامتی ما یا هم همکار رستهم. بیمار: راست می گوید از دگه که دزد می رسه تیرا ز جمله کمون سر می داره. بیس گوش کن برات بگم یا دت با شه که این اختراع منته.

دکتر: مطمئن باش شیکه این کشف بزرگ متعلق به شما ست. تمام امتیازات آن به شما میرسه و نه تنها بیسوله من بلکه در هیچ جای دنیا قابل تقلید نیست.

بیمار: بیگانه ای در حال برات میگم معجون سی ختام برای مستضعفین که لعنت خدا و روح خدا بر ستمگین برین - بویه و تریله، عرق میخ طویله، منقا کراغ، سرکین ما چه الاغ، دوگره خر، سیبل گریه تر، مبره ما رسم کتفا، کلابه ایدون غلط سینه، مسجون، بخا مدهه، فقیهان، جنگال تیزگورکن گیلان، عرو تیز یلیک خال خالی و آه و نا له روبا و لایاتی، روزی سه یا رصبح، و ظهیر و شوم بنوش و بیوش و بخش و سته.

دکتر: الحمدا لکه شما طیب مسلما ن هستید، مملکت هم اسلامی و طب هم اسلامی پس چرا خودتان را زحمت دادید و بنود این بنده حقیر تشریف آوردید؟ بیمار: و اله آقا ی دکتر از خدا بنهن نیست از شما هم بنهنو نباشه شوی این مملکت گرونی این روزها حق الماینه خود ما لارفته. آمده ام خدمت شما که از زون پایم تمام بشه.

آگهی گره تحقیق و نشر تاریخ و فرهنگ ایران

عرضه کتابهای فارسی و کتابهای خارجی در ارتباط با مسائل ایران
برای تهیه هر شیوه نگارش فارسی آموزش الفبا برای کودکان تا سنین تریون فلسفی تازه ترین کتاب سیاسی با متناس بگیریید. هر شیوه نگارش خارجی در ارتباط با مسائل ایران به زبانهای مختلفه (با لایتن انگلیسی و آلمانی) را می توانید از گره ما بخواهید
آدرس: P.O. BOX 198, LONDON SW7 0NH

ماجراهای ازواج آهنگر باشی

سیاسی، راضی شیه و پیشنها دکنه که زین بره زن رهبریه است. اما از طرف دیگر به خود می زدم که این مسائل مال جا رهبان جنوب شهر است که غیرت و ادراشانی می کند رفیق خودشانرا بگفتند. این سید که تصمیم گرفت در عمل بسیمگم اگر چنین موضوعی با کسی فرسد معمولی و بخصوص با بن گذاشته که گارش را حرفها بنگذاشته، امتحان بشود با یا بهم نینجسه. مورد نظرم را می دهد. من با نظر رهبری مجاهدین تا پیدخواهد

شد، و البته در عمل فهمیدم که اگر آهنگر زاده اینجا نبود و شما را به کمک نخواس بود، حلالا تکه کوچکم گوشم بود. حلالا این بابا از سرش و خاندن سذر می خواهم و میدوا روم را با این جسا رتم بپنشد و مطمئن باش شندکه در آهنگر خانه، از نهیهای اخلاقی چه محترم است و ما خود جزئی از همین جا معناه ایم و همین فرهنگ شوملمان می بود. و مرشد آقا که فرد: توان ایدو لوزیک می هنداریم. و عیالش را بغل کرد و از اتانق بیرون رفت.



انتشارات شما
منتشر کرد
چاپهای تازه :

یادافرنامک
نعت از دم



بها : به هیوای مبین بیونده ، یاد افرازه نامگ ه اینس
برای دریافت این کتاب ها ، فیالبداهه را
به نشانی آهنگر بفرستید تا کتابها یا پست
به نشانی شما فرستاده شود .

این کتابها را از آهنگر بخواهید

کابوس خوئستنه میدان / ان / دفترجا / ز شعرا ی
اسماعیل خوئی / ۲/۵ پوند
در ناهنگام / دفترجا / ان / شعرا ی اسماعیل خوئی
کابوس خوئستنه / میدان / ان / در ناهنگام / م /
زیر زمین / زمین است / (به دفترجا / شعرا ی
اسماعیل خوئی) / هر دفتر ۲/۵ پوند
اسلامشناسی / علی میرفتوس / ۲ پوند
حلاج / علی میرفتوس / ۴ پوند
غزلوا / ره ها / مجموعه شعر / م / سحر ۱/۵ پوند
دربیا / یارویی / ان / مجموعه شعر / م / سحر ۲ پوند
گلشن / مجموعه شعر / م / آرم / ۱/۵ پوند
گلشتم / مجموعه شعر / م / آرم / ۲ پوند
دفترهای شبانه / زارخام / ان / ۱ پوند
مقاله از مارکیز / انگلید / ریانه / ان / ۱ پوند
ممنوعه ها / ماهنامه ادبی / سیاسی /
شماره / هر شماره / ۱/۵ پوند
دوره دوساله آهنگر / در تمیید / باجلد
زکوب (سال اول دوم) / ۲۵ پوند
پنجاه نفر... / و سه نفر / زارخام / ان / ۳ پوند
فرمت بزرگ / از دسترفته / انورخام / ان / ۴ پوند
رساله / فیها اسوه / لمن تاسی / ۵ پوند
نقد و تحلیل جیب / پست / ماس / شیر / بر / ۲ پوند
خرزرها / کن بر آگینه ها / ۱ پوند
مجموعه شعر / علی کامران / ۱ پوند

تاریخچه
تاریخچه
تاریخچه
تاریخچه
تاریخچه

نشانی پستی در انگلیس:
B.M. BOX 3004
LONDON WC1N 3XX,

پیکارگر
پیکارگر
پیکارگر
پیکارگر
پیکارگر

نشانی اتحاد به دانشجویان پیکارگر
طرفداران آدی طیفه کارگر:
POSTLAGERKARTE
Nr. 010968 B
1000 BERLIN 120

بولتن
کوشش
SAVR
Society for All Iranian Refugees
P.O. BOX 45567 SEATTLE WA 98185

تاریخچه
جنبشهای ملی کرد
روزنامه کوردستان

ناشر: مؤسسه دموکراتیک کردستان
ایران، نشانی خارج کشور:
P.O. K.I.
C/O A.F.K., B.P. 102
75623 PARIS, CEDEX 13
FRANCE

روزنامه کوردستان
روزنامه کوردستان
روزنامه کوردستان

انتشارات نوید
زاربروک - آلمان غربی
خات کتاب ، مطبع ، روزنامه ، بروچر ،
ناشر و مترجم فارسی و آلمانی و مطبعه مطهر کتاب
مطهرات شما آلمان غربی و آلمان غربی خدمت میفرستد.
نشانی:
Postlangerkarte Nr. 089180 A
66 Saarbrücken, W. Germany

چاپخانه ی ایرانی در مرکز لندن
چاپخانه روزنامه پنجاه پسترس و بروچر...
و خروجی انکی ، فارسی ، عربی و...
Printing & Design
4 Maclean Road, London
W14 0PK. Tel: 01-602 9569

روزهای زاری
روزهای زاری
روزهای زاری
روزهای زاری

تیرن نوین
تیرن نوین
تیرن نوین
تیرن نوین

نشانی پستی در انگلیس:
Postlangerkarte
Nr. 857329 C
55 Saarbrücken
W. Germany

گامگاه
گامگاه
گامگاه
گامگاه

نشانی پستی در انگلیس:
B.M. BOX 8561
LONDON WC1 3XX, ENGLAND

روزنامه کوردستان
روزنامه کوردستان
روزنامه کوردستان

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کی واسه چی سیزه گره میزنه؟

خمینی - در آرزوی عمر نوح، گریه نره - در آرزوی جوانی نمرگ شدن خمینی. اما مزایای احمد - در آرزوی مردن گریه نره. از "پیش بودن، هفت سجای بی - در آرزوی نجات گریه نره. در آرزوی "تمام نیمپهلوی - در آرزوی "تمام پهلوی" شدن.

امینی - در آرزوی انتقال سلطنت "به خاندان قاجار، عمه اش - در آرزوی شبکه قاجاق شاهنشاهی هروشین، رجوی - در آرزوی تصاحب زن یک پراوردیگر. بختیار - در آرزوی روزی که به او بگویند "شوکر یا اختیار"، کیا نوری - در آرزوی "وقایع به عهد ولایت فقیه.

کی پازاسال چکار می کرد؟

خمینی - در تمام سال، مثنوی مپا زده اما زمان بود بالاخره او را قانع کرد که تقاضای پازاسال بکند.

خاندان ای - دنبال یک عده دست درست و حجابی بود که دیگر نجان از نشود بپارتا پازاسال رویزه استفا ده کنند.

خلخال ای - به علت خلع از مقام "آدمکشی"، گریه کشی میکرد تا "صنعت" بکلی فراموش نشود. خادمی - در پی سوربیا زی بسا عزرا خیال، با تمام جرزدها و تقلبها پیش بالاخره به او سخت خروشوا می - در دربار او تیبکان

همه شان بر سر دوراهی بود که مسیح پسر خداست یا خمینی خودش خداست.

لاجوردی - آرزوی کرد که ایکاش به جای شیشین سووزندا نیبها را با زهم خودش می کشت. موسوی دلبیلی - آرزوی کرد که پسوند نام خانوادگی اش به جای "بیل"، "کج بیل" بود که از مزایای قانونی آن برخوردار میشد. گریه نره - طبق معمول، بسرای شکار موش به سوراخی سر می کشید.

هفت سین کی چی بود؟

خمینی - سکنه، سرطان، سپاه، سدا را ن، سرهای بریده، سینه ها، نیگا نته، ستمگری، ساخت و ساخت با امیریا لیبوسستیز یا خلق، سرفه، سخت جانی، (انگاری بشتو شد) لاجوردی - سم ساطور، سادیس، سین، سرنیزه، سم سلاخی، سرداب، گریه نره، سمنه و سوراخ موش، سها به سینه بند، سوت سوتگ، سجده، سفاقت.

خاندان ای - ستور، سانسور، ستون، سختگیری، سرپا ریسودن، سرپا زگیری، سفاقت. هفت سجای بی - سجده، سرپا کشی، سردمداری، سرما به، سنجیست، سفاکی، سنگ جانی.

موسوی اردبیلی - سکه، سرپا سدار، سیخونک، سنگسار، سرگین، سوزن، سرپا برده، مشکینی - سلیماخی، سلاح، سرتراشی، سگرمه، سجاد، ساروشی، سؤال، برادر، مسخوسوسن سارا، سبحین، ساعر، صنوبر (به خاطر "س" و "ن" معامله را به هم نمی زند) ساقی، سامیه، سیدیه، ستاره، سکنه، سرور، سعیده، سلطنت، سودا به، سوزن، سپه، سیلا، سپا ره، سیده

گریه نره و گریاچف

صدارت رانصیب گریاچف کرد زلج، صدبار، روی فرش تف کرد مقای می برد و گردن را کلف کرد خمینی، جای مردن بخور و وف کرد "درازه"

چورفت از دنیا چرنیکو چوند گریه نره زین امرگاه بگفتا: هرچه گریه در جهان بود ولی گریه نره بی بهره شد، چون

تبریک سال نو امام

تبریک هستم به عموم شیعیان جهان این نوروز اسلامی را علی الخصوص به شیعیان عزیز سلطنت اسلامی خود معلی الخصوص به شیعیان جهان و علی الخصوص تریه روحانیون محترم و شخص خودم تبریک و تسلیت می گویم. امام خمینی

شهادت آیت الله خادمی

در آستانه سال نو، آیت الله خادمی، در سن ۷۴ سالگی به دنبال یک بیماری طولانی درختخواب شهید شد. لازم به توضیح است که نا مبرده ده سال قبل دچار سکنه شد و نزدیک بود جوان نمرگ شود که الحمدلله بخیر گذشت.

اسکندر آبادی

و غیره... (داشتهن هفتاد "سین" برآفرمانده اول مجاز است و در هیچ نقطه دیگر سلسله مراتب سازمانی قبل الگوبرداری نبوده و نیست) نیمپهلوی - سلطنت، ساد، لژی، سیزده، سرا فکنده کی، سرکوفت، عه اش، سرتراشی، سراب، بختیار و سرسپردگی، سیه روی، سترونی، سختخاری، سرپوش بر

گردان سپید احمد

مردم، به عنوان اعتراض به نرفتن آوندها، و بخصوص احمد خمینی، به جبهه، این لطیفه را به تازگی دست کرده اند: از جوانی پرسیدند "چرا به جبهه نمی روی؟" گفت "گردان سپید احمد نام موسی کرده ام." لندن: محمود

شعار دودی

شعار یک سیکا رفرش دوره گرد در شهران: بهمین تمام شد، آژادی نیست، تیر موجود است!

جنابیات سلطنت، سجده به "بانی خیر"، ساکفون (؟). امینی - سرپا لانی، سرپیری و مفرکه گیری، سباس از موسوم، سسگری، سردار خورگنرسیموم، سازش، سرگردانی. مودم - سلیخت، ستمکشی، سختی، سیزه گیری، سربچی، سرسختی، سخت گوئی. "پرا خاس"

دیدوبیا ز دیدت خواندی

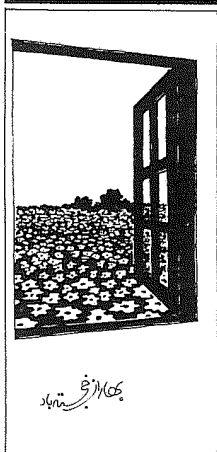


- آقا خودشون فتوادا دن که اول "بازدید" کنیم، بعدا جازه "دید" بدیم.

کارتهای زیبای نوروز

با چاپ برگزیده ای از کارتهای نوروزی رسیده به آهنگر، فرارسیدن سال نورا به همه خوانندگان، دوستان رفیقان و همکاران گرامی آهنگر در سراسر جهان تبریک می‌گوئیم و پیروزی‌خلفهای ایران را آرزو داریم.

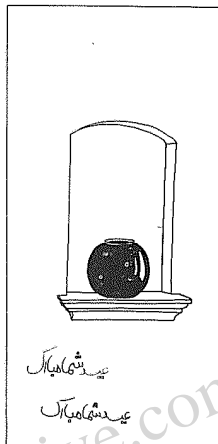
بهار را خوش بیاو



بهار از این پنجره بهار



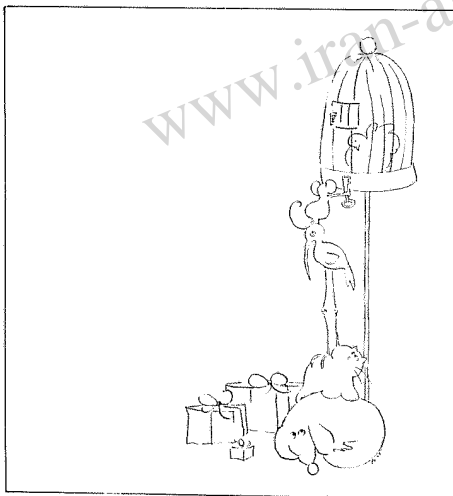
آواز این پرندگان مانند شادی است
و اتفاقاً امروز منم که پرندم



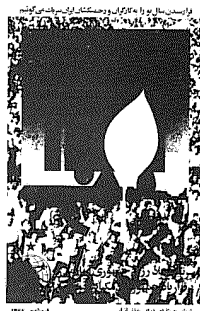
نیمه شمشاد
عید شما می‌آید



باید که دست بیاوریم،
باید که قلب بیاوریم،
سور و پیچ و چرخ ما باشد
باید در هر سینه‌ی این آواز،
تزیینات شویم.

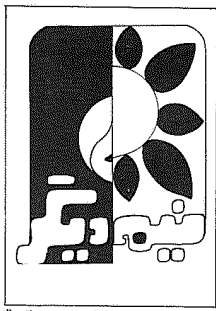


www.iran-archive.com



فرارسیدن سال نو را به آهنگر و دوستانش تبریک عرض می‌کنم
درباره عیدهای منظر علی آفران
فروردین ۱۳۶۱

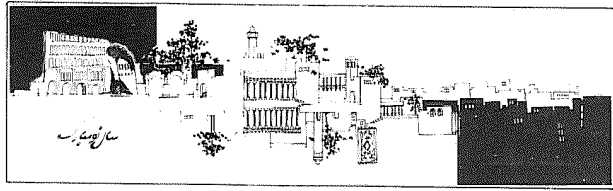
کارت سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران



کارت مجله "نیمه" دیگر

کارت سازمان "عقوبین المللی"

کارتهای عرضه شده از سوی
"کانون ایرانیان لندن"



سازمان آهنگر

آهنگر

در تبعید

گردیدیم: منوچهر محمودی
کاربرگاتورها از: الف - سام

AHANGAR

A PERSIAN HUMOROUS WEEKLY
PUBLISHED BY SHOMA PUBLICATIONS
Editor: M. Mahjoobi
Cartoonist: A. Sam

REGISTERED AT THE POST OFFICE
AS A NEWSPAPER

به آهنگر کمک کنید!
نشریه آهنگر را یا دا به
انتشار در دنیا زمیندگسگ
ما لیسانست کمکهای
خود را به هر طریق که خود
تشخیص میدهد به آدرین
زیر به ما برسانید:

AHANGAR
C/O BOOKMARKS,
265 SEVEN SISTERS Rd.
LONDON N4, ENGLAND, UK.



زردی من از تو...
سرخ می تو از من...

جنگ